

سند کار پایه

مصوب سومین کنگره حزب توده ایران

رفقای عزیز!

سومین کنگره حزب توده ایران در یکی از دشوارترین و حساس ترین مقاطع تاریخ حزب برگزار می شود. آنچه که قاعدتاً طبق موازین اساسنامه ای می بایست در اینجا مطرح گردد، گزارش عملکرد کمیته مرکزی در فاصله دو کنگره بود. ولی واقعیت این است که حزب توده ای ما، پس از یورش گسترده و خونین جمهوری اسلامی، مهاجرت تمحیلی و مشکلات ناشی از آن، و خصوصاً در شرایط فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، سومین کنگره خود را برگزار می کند.

در همین جا اجازه دهید بگویم که برگزاری این کنگره مدیون فداکاری و کار پیگیر همه رفقای فعال حزبی است که صادقانه و بدون هیچ ادعایی کار تدارک آن را به پیش بردند.

انتشار نشریه "مسایل حزبی" علیرغم برخی کاستی ها، برگزاری کنفرانس های کشوری در سرتاسر جهان، انجام موفقیت آمیز انتخاب نمایندگان کنگره از جانب این سازمانها و برگزاری نشست وسیع نمایندگان سازمانهای حزبی در خارج از کشور، از دستاوردهای مهمی است که ما بر آن تکیه داریم.

رفقا همگی اطلاع دارند که پلنوم فروردین ماه ضرورت برگزاری کنگره سوم حزب را به عنوان یگانه راه حل و فصل مسایل در شرایط کنونی به تصویب رساند و به هیئت اجرایی منتخب خود مأموریت داد که تدارک این امر مهم را به عهده بگیرد.

همانطور که می دانید، گروهی از رفقای هیئت اجرایی از همان نخستین روزهای پس از برگزاری پلنوم فروردین ماه ۶۹، برداشتی دیگر از این مصوبه پلنوم داشتند و خواهان اجرای برنامه های دیگری بودند که از جمله اهدافش یکسخت ساختن رهبری حزب از طریق کودتا در درون هیئت اجرایی بود. این رفقا مفصلاً نظرات خود را نوشته و منتشر کرده اند و کمتر کسی است که نداند آنها عملاً مانع برگزاری به موقع کنگره سوم حزب و سپردن سرنویشت حزب به دست توده های حزبی بودند.

این رفقا خواهان حل و فصل امور از طریق پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی بودند. آنها حتی پس از قطعنامه ای که نمایندگان سازمانهای حزبی در خارج از کشور با اکثریت قریب به اتفاق به تصویب رساندند و از رفقای هیئت اجرایی خواستند تا با پایان دادن به اختلافات کار تدارک کنگره را سازمان دهند، حاضر نشدند این خواست را بپذیرند، و با مطرح کردن انواع و اقسام اتهامات غیر رفیقانه و ناصحیح تلاش کردند که محتوای خواست اکثریت قریب به اتفاق رفقا را تحریف و مخوش نمایند. حضور این رفقا در آخرین نشست مشترک هیئت اجرایی و تهدید آنان به اینکه یا نظر ما را بپذیرید یا "ما می رویم"، به خودی خود غیردموکراتیک و غیراصولی بودن شیوه کار آنها را نشان می دهد.

رفقای گرامی!

کنفرانس ملی حزب توده ایران در شرایط بسیار دشوار و پس از مهاجرت گروه زیادی از رفقا به خارج از کشور، و کمبود اطلاعات و شناخت کافی، اعضای را به کمیته مرکزی حزب انتخاب کرد که در مجموع این ارگان قادر نگردید آنطور که باید و شاید، راه و سنت پر افتخار رفقای کمیته مرکزی قبلی را ادامه دهد. برخوردهای ناسالم

گروهی از این رفقا، چنان جوی را در رهبری حزب به وجود آورد که امکان مبارزه صحیح و اصولی و برخورد عقاید را، که به قول مارکس می‌بایست به حزب نیرو ببخشد و صفوف آنرا تقویت کند، تضعیف نمود و به جو سوء ظن و برچسب زنی غیر رفیقانه دامن زد.

از کنفرانس ملی تاکنون، گروهی از اعضای کمیته مرکزی صفوف حزب را ترك کرده اند. گروهی تا آنجا پیش رفتند که اعلامیه و بیانیه صادر کردند و حزب را با انواع و اقسام "گناهان" و از جمله "درس وابستگی دادن به اعضایش" متهم ساختند. سرنوشت این افراد، برخلاف ادعایشان که تا ابد توده ای باقی خواهند ماند، نشان داد که با چنین شیوه های حزب شکنانه ای نمی‌توان به نوسازی حزب کمک کرد.

رفقا!

حرف تازه ای نیست اگر بگویم آنکس که کار می‌کند، می‌تواند اشتباه کند. حزب ما بر اساس درک دیالکتیکی از وقایع و پدیده ها، هراسی از عنوان کردن اشتباهات خود ندارد. ما معتقدیم که طی این سالها اشتباهاتی بوده و باید از آنها درس گرفت.

ولی آنچه که می‌توانیم با افتخار بر آن تاکید کنیم، تداوم مبارزه حزب علیرغم همه مشکلات و ادعاهای دشمنان مبنی بر انحلال حزب توده ایران است.

انتشار بی وقفه "نامه مردم"، انتشار ۷ شماره نشریه "دنیا"، کتب و سایر نشریات حزبی، فعالیت گسترده و وسیع همبستگی با زندانیان سیاسی در سراسر جهان، شرکت در دهها نشست بین المللی جهت افشای جنایات رژیم "ولایت فقیه" در این سالها، و از همه مهمتر فعالیت شبانه روزی، فداکارانه و قهرمانانه گروه عظیمی از رفقا در داخل کشور برای تداوم فعالیت حزب در دشوارترین شرایط ترور و اختناق، نشانه بارزی از پیروزی های حزب توده ای ما در این سالها است.

رفقا!

کمیته تدارک کنگره به درستی و با استناد به اساسنامه حزب و مصوبات پانزدهم فروردین ماه ۶۹، تصمیم گرفت که همه شرکت کنندگان به صورت انتخابی در این کنگره حضور یابند. عدم حضور عده ای از رفقای کمیته مرکزی در این کنگره، به علت انتخاب نشدن آنها به عنوان نماینده کنگره از طرف اعضای حزب بوده است.

در این اواخر برخی از اعلامیه پراکنان با انتشار انواع نوشته ها خطاب به کمیته مرکزی می‌خواهند ثابت کنند هیئت اجرایی فعال، همه موارد اساسنامه درباره تشکیل کنگره را زیر پا گذارده است. با اینکه در این باره توضیح لازم داده شد، باید به آنچه گفته شد اضافه کرد که مواد ۲۲ و ۲۴ اساسنامه درباره عالی ترین مقام حزبی - کنگره - نقطه به نقطه به مورد اجرا گذارده شده است. در ماده ۲۲ آشکارا گفته می‌شود که کنگره "از نمایندگان منتخب از کنفرانس های ایالتی و منتخبین کنگره فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل می‌یابد". همه شما نمایندگان طبق این ماده انتخاب شده اید. ادعای اعلامیه پراکنان دایر بر اینکه گویا طبق اساسنامه همه اعضای کمیته مرکزی اصلی و مشاور بدون انتخاب باید در کنگره شرکت جویند، فاقد پایه اساسنامه ای است. در اساسنامه حزب کلمه ای در این باره وجود ندارد و قاعداً هم نمی‌توانست وجود داشته باشد.

به این ترتیب روشن است که جریان انتخاب نمایندگان کاملاً منطبق با اساسنامه بوده و از طریق مراعات موازین دمکراتیک حتی در شرایط کار مخفی انجام پذیرفته است.

چنانکه در سخنرانی گشایش کار کنگره به اطلاع رفقا رسید، در جریان کنفرانس های حزبی جمعاً ۱۸۷ نفر برای شرکت در کنگره سوم انتخاب شدند که تعداد معینی از آنها به علل فنی نتوانستند در کنگره حضور داشته باشند و به همین دلیل رای وکالتی خود را به تعدادی از نمایندگان حاضر در کنگره سپرده اند. هرچند استفاده از آرای

وکالتی نمایندگان غایب امری منطقی و کاملاً دموکراتیک است، معذک پیشنهاد می شود که کلیه تصمیمات کنگره بر اساس آرای نمایندگان حاضر و با در نظر گرفتن پیشنهادات و نظرات نمایندگان غایب اتخاذ گردد.

در این که یگانه هدف همه ما شرکت کنندگان در این کنگره، تعیین سرنوشت حال و آینده حزب است جای تردید وجود ندارد. ما حزب را نه برای جاه و مقام، بلکه برای عقاید و نظرات سیاسی آن انتخاب کرده ایم. ما در راه سعادت مردم، در راه اعتدالی کشور و جامعه، در راه آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و صلح و برابری و برابری که از آرمانهای مقدس بشریت بوده و هست و خواهد بود، مبارزه می کنیم و قربانی داده و می دهیم.

چنانکه بارها در اسناد حزبی گفته شده، مبارزه حزب بدون وقفه ادامه داشته است و هیچ رژیم حتی با ریختن خون بهترین فرزندان حزب قادر نشده از پیشروی آن جلوگیری کند. می دانید چرا؟ برای اینکه حزب توده ای ما ریشه در جامعه دارد، برای اینکه اعضای صادق و وفادار حزب همیشه در کنار حزب خود مانند سد عظیمی قرار داشته اند و آنرا از هر طوفان و یورش حیوانی حفظ کرده اند.

رفقا!

چندی پیش یکی از روزنامه های دولتی مخالف سرسخت حزب ما، به دلیل مشخصی برای خود اعلامیه حزب به مناسبت پنجاهمین سالگردش را منتشر ساخت. ناشران قادر نشدند اندیشه های ارائه شده در اعلامیه را زیر سؤال ببرند و یا رد کنند. آنها حتی در مقدمه، اعتراف می کنند که طی پنجاه سال اخیر عده زیادی از توده ایهای شرافتمند تیرباران و یا حلق آویز شده اند. البته ناشران اعلامیه در روزنامه رسمی، از جنایات هولناک رژیم ولایت فقیه "درباره کشتار جمعی توده ایها و دگراندیشان یادی نکرده اند. اما، آنها برای تخطئه علت زنده ماندن حزب، به "کمک برادر بزرگ" تکیه کرده و کوشیده اند تا این نظر ناصحیح را برجسته کنند. ولی آنها فراموش کرده اند که اعلامیه منتشره در "نامه مردم"، درست در شرایط پایان موجودیت "برادر بزرگ" - که آقایان ناشران تحت این عنوان حزب کمونیست اتحاد شوروی را در نظر داشتند - به دست آنها رسیده است. ما در اینجا می خواهیم یکبار برای همیشه به میلفان کوتاه بین و ضد توده ایهای حرفه ای خاطرنشان سازیم که حزب توده ایران همیشه با کمک و همیاری اعضا و هواداران و بوستان خود فعالیت کرده و امروز هم اگر کمک بی شائبه آنها نمی بود، ما نه می توانستیم ارگان حزب را منتشر سازیم و نه کنگره آن را تشکیل دهیم. بجاست که کنگره سوم از همه اعضا و هواداران و بوستان حزب که امکان تحقق این آرمان بزرگ را مهیا ساخته اند، تشکر کند.

۱- در جهان چه می گذرد

در سراسر حیات نیم قرن حزب توده ایران مسائل اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران مد نظر پژوهش ها و بررسی ها و برنامه های ما بوده است. مصالح عالی خلق های ساکن ایران در مرکز نقل سیاست حزب قرار داشته و دارد. شاید به همین علت برخی از رفقا خواستار آنند تا در بحث ها به بررسی وضع ایران اولویت داده شود. اما، حزب همیشه شیوه تحلیل معینی را که با منطق پژوهش پیوند ارگانیک دارد و در واقع به اولویت وضع جامعه ما هیچ لحظه ای وارد نمی سازد، تعقیب کرده است.

ما پژوهش وضع اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ایران را با نظری گذرا به آنچه در جهان می گذرد، آغاز می کنیم. چرا؟ برای اینکه نمی توان معضلات پیچیده و بغرنج جامعه را بدون توجه و بدون حلای رویدادها و روندهای بین المللی، بدون بررسی اقتصاد و سیاست و رشد اجتماعی در جهان، درک کرد و برای حل آنها راه متناسب در پیش گرفت. از سوی دیگر، ضرورت هماهنگی جامعه ما با مجموعه جامعه بین المللی و نیز اهمیت استفاده از

تجربیات بین المللی، و هم چنین ضرورت همکاری با دیگر کشورهای جهان، اهمیت ویژه پژوهش معضلات کشور را در پیوند ناگسستنی با معضلات جهانشمول مطرح می سازد.

مهمترین رویداد در حال حاضر، فروپاشی سیستم سوسیالیستی در اروپای شرقی و بویژه در اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یکی از دو ابر قدرت جهانی است. تاثیر این رویداد بسیار مهم در پایان سده بیستم بر مجموعه جهان و سرنوشت میلیاردها انسان، بر کسی پوشیده نیست. برای ما ایرانیان که مرز طولانی با اتحاد شوروی داشتیم، فروپاشی آن کشور، دارای اهمیت جدی در عرصه ها و زمینه های گوناگون است. طبیعی است که کنگره نمی تواند از کنار این واقعه تاریخی و تراژیک بگذرد. این رویداد برای ما توده ای ها از دو نظر حائز اهمیت است: اولاً- تاثیر منفی آن که يك قطبی شدن جهان محصول محتمل آن است، خواه ناخواه دامنگیر کشور ما نیز خواهد شد؛

ثانیاً- درك از علل فروپاشی سیستم سوسیالیستی در اتحاد شوروی بمثابه نخستین کشور سوسیالیستی جهان، برای ما که در راه سوسیالیسم و استقرار يك جامعه عادلانه و آزاد مبارزه می کنیم، اهمیت خاصی داشته و دارد. بدیهی است که هدف نهایی سوسیالیسم و کمونیسم، پایان دادن به استثمار انسان از انسان، آزادی کامل بشر و تامین سعادت انسانهاست. به هر حال این باور ماست و رویدادهای کشورهای سوسیالیستی سابق اروپای شرقی و از جمله اتحاد شوروی نمی تواند خدشه ای به آن وارد سازد.

دلایل آنچه که بر سوسیالیسم گذشت گوناگون است و یافتن آنها به بررسی همه جانبه و تحقیقات تاریخی دقیق و علمی نیازمند است. اما آنچه که تا به امروز می توان گفت این است که در این روند، دفرمه شدن نظام سوسیالیستی در اثر اشتباهات انجام گرفته در کار ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی سابق، از جمله پیروی از يك مدل متکی بر سیستم فرماندهی - اداری، اقتصاد بیش از حد متمرکز، تحدید آزادی ها و دموکراسی، و رواج دکماتیسیم از یکسو، و تحمیل جنگ سرد، مسابقه تسلیحاتی و محاصره اقتصادی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی توسط امپریالیسم آمریکا و متحدانش در ناتو، و نخالت آنها در سیر رویدادهای سالهای اخیر از سوی دیگر، عوامل عمده ناکامی ساختمان سوسیالیسم را تشکیل می دهند. البته در این میان نمی توان و نباید خیانت آشکار تعدادی از رهبران احزاب کمونیستی و کارگری حاکم در این کشورها را نادیده گرفت.

ما در عین حال اعلام می داریم که حاضر نیستیم به علت وجود اشتباهات و کمبودهایی که در بالا گفته شد، دستاوردهای عظیم و جهانشمول انقلاب اکتبر و پیدایش اولین کشور سوسیالیستی، از جمله تاثیر آن در تلاشی سیستم استعماری، مبارزه پیروزمندانه علیه فاشیسم، به وجود آمدن کشورهای سوسیالیستی که خود به عامل تحدید قدرت سرمایه داری بین المللی و در نتیجه بهبود وضع کارگران و زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری تبدیل شد، و همچنین کمک های بی شائبه به جنبش های رهایی بخش و اعتلای این جنبش ها را به دست فراموشی بسپاریم.

سیاست میخائیل گارباجف و یاران نزدیک او که در سال ۱۹۸۵ بر رأس حزب کمونیست اتحاد شوروی قرارگرفتند، نقش مهمی در فروپاشی سوسیالیسم و تلاشی کامل اتحاد شوروی ایفا کرد. اکنون دیگر روشن شده که هدف نهایی سیاست دگرگونسازی به منظور ایجاد "سوسیالیسم انسانی و دموکراتیک" طرح شده از جانب گارباجف و اطرافیانش، جز تغییر بنیادی سیستم اجتماعی - اقتصادی به معنای تلاشی سیستم سوسیالیستی و گذار به اقتصاد سرمایه داری نبوده است.

حتماً رفقا استدلال گارباجف را دایر بر اینکه اصلاحات بدون دموکراتیزه کردن جامعه امکان پذیر نیست، فراموش نکرده اند. اما، عملاً سیاست چگونه تحقق یافت و محصول آن چه بود؟

در اتحاد شوروی سابق مفسران و پژوهشگران، به طور عمده، دچار سردرگمی و هرج و مرج فکری کامل هستند. نفی کار سازنده دهها میلیون انسان، فداکاری و از خودگذشتگی مردم شوروی در جنگ جهانی دوم و اصولاً انقلاب اکتبر، و یا به نوشته جان رید در "ده روزی که دنیا را لرزاند"، بدون کوچکترین حس مسئولیتی نفی می شود.

عده ای روشنفکر کمونیست سابق و "دموکرات" کنونی بدون احساس مسؤولیت حتی قانونیت انقلاب اکتبر را زیر علامت سؤال می برند.

اینکه "ولت‌های مستقل مشترک المنافع" جایگزین اتحاد شوروی، با بیش از ۲۰ رئیس جمهوری و پارلمان و دولت و غیره، چه راهی در پیش خواهند گرفت، مربوط به مردم "اتحاد" جدید است. اما، این امر به هیچوجه نباید مانع از آن باشد که حزب توده ایران به همراه طرح اشتباهات و کژرویه‌های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی گذشته، اعمال کنونی رهبران سابق حزب کمونیست اتحاد شوروی را نادیده بگیرد.

ما مخالف برخورد منفی احساساتی به سوسیالیسم هستیم که ثنا گویان دیروز آن، امروز در اتحاد شوروی پیشه ساخته اند. نمی توان سراسر دوران پس از انقلاب ۱۹۱۷ را به مثابه "اشتباه تاریخ بشری" قلمداد کرد. بررسی هر سیستمی از نظر تاریخی فقط با تکیه بر اشتباهات و ناهنجاریها، فاقد منطق است و با عقل سلیم وفق نمی دهد. سوسیالیسم در اتحاد شوروی محصول علل واقعی و در پاسخ به شرایط ویژه فرهنگی - اجتماعی امپراطوری روسیه بود.

امروز از زبان "تئریه پردازان دموکرات" روسیه می شنویم که این کشور دارای نیروی بالقوه عظیم صنعتی است و می تواند در صورت گذار به سرمایه داری خود را نجات دهد. بدون وارد شدن به مضمون تئوری گذار، می توان پرسید: این نیروی بالقوه را کدام سیستم و یا صورتبندی اجتماعی بوجود آورده است؟

در روسیه، که رهبران و سیاستمدارانش می کوشند نقش رهبری همه جمهوری های مستقل اتحاد شوروی سابق را ایفا کنند، مفسران و تحلیل کران به طور عمده یا دچار سردرگمی هستند و یا آگاهانه موضع خود را ۱۸۰ درجه تغییر داده اند. نفی نیم قرن کار سازنده میلیونها انسان و فداکاری بی سابقه آنها در راه ساختمان جامعه سوسیالیستی که در صورت مراعات اکید قانونمندیها و اصول مسلم انسانی، سوسیالیسم می توانست به دستاوردهای جهانشمول نائل آید و از همه مهمتر نفی انقلاب اکتبر و نفی "قانونیت" آن، آنهم از جانب مشتئی "دانشمند" مبلغ سابق انقلاب اکتبر و سوسیالیسم و کمونیسم را چگونه باید ارزیابی کرد؟ این نوع طرز برخورد می تواند موجودیت فعلی "اتحاد ولت‌های مستقل مشترک المنافع" را کاملاً زیر سؤال ببرد.

در واقع، ایجاد اتحاد جدید، اگر بتوان آنرا "اتحاد" نامید، و الغای اتحاد شوروی فاقد پایه دموکراتیک و قانونی است. چندی پیش رؤسای جمهوری روسیه و اوکراین و روسیه سفید در مینسک گردهم آمدند و "اتحاد دولت های مستقل مشترک المنافع" را به جهان عرضه کردند. این سه جمهوری با زیر پا گذاردن قانون اساسی اتحاد شوروی و موافقتنامه های بین کشورها، موجودیت اتحاد جماهیر شوروی را پایان یافته اعلام کردند. با توجه به اینکه قرارداد ۱۹۲۲ دایر به تشکیل اتحاد شوروی را علاوه بر این سه جمهوری، فدراسیون سابق ماوراء قفقاز مرکب از گرجستان و آذربایجان و ارمنستان نیز امضا کرده بودند، و بعدها دیگر جمهوری ها نیز به آن پیوستند، می توان ماهیت عمیقاً ضد دموکراتیک اقدام سه جمهوری را به روشنی مشاهده کرد.

طبق قانون اساسی فقط شورای عالی حق الغای اتحاد شوروی را داشت، و برای این کار نیز می بایست کنگره نمایندگان خلق دعوت می شد. گذشته از این نباید فراموش کرد که حدود یک سال پیش، ۷۵ درصد مردم شوروی در یک همه پرسی دموکراتیک به حفظ اتحاد شوروی سوسیالیستی با مضمون جدید رأی داده بودند. از این دیدگاه، اقدام سه رئیس جمهور را نمی توان جز یک عمل ضد قانونی ارزیابی کرد. به همین دلیل برخی از مفسران در اتحاد شوروی سابق آنرا کودتای آشکاری می نامند که عصیان ماه اوت ۱۹۹۱ در مقایسه با آن یک بازی کودتاکانه محسوب می شود.

هشت جمهوری "مستقل" دیگر که به اتحاد بی محتوای جدید پیوسته اند، اکنون در باتلاقی فرو رفته اند که خروج از آن بسیار مشکل به نظر می رسد. هنوز مرکب امضاها خشک نشده، اختلاف میان شرکت کنندگان می رود تا "اتحاد" جدید را متلاشی سازد.

آنچه در اتحاد شوروی سابق گذشت و یا می گذرد، عملاً محصول فعالیت عده قلیلی از روشنفکران - کمونیست های سابق و دموکرات نواخته - است. همان هایی که تا دیروز انواع تزاها و رساله ها را درباره پیروزی سوسیالیسم و گذار به کمونیسم می نوشتند، اینک تاریخ گذشته را نفی می کنند و سرمایه داری را یگانه راه دستیابی به "تمدن" می دانند.

امروز هم مانند دیروز، آنها از انقلاب جدید، از تغییرات بنیادین در طرز تفکر و اندیشه مردم، و از ضرورت انقلاب اجتماعی - اقتصادی توسط مردم سخن می گویند. و این در حالی است که اعتصابها و تظاهرات مردم علیه سیاست اقتصادی و اجتماعی رؤسای جمهوری رو به گسترش است.

برای مردم شوروی پرسش های زیادی مطرح است: معنای پیوستن به رده جوامع متمدن چیست و معیار تمدن چگونه است؟ مرز ژئوپلیتیک چنین جامعه ای چگونه خواهد بود؟ استقلال جمهوری ها چه شکلی بخود خواهد گرفت؟ مسئله همکاری اجتناب ناپذیر چگونه با تمایل فرار از مرکز جمهوری ها انطباق خواهد یافت؟

دهها پرسش از این دست درباره کشوری که زمانی يك ابرقدرت محسوب می شد و به توازن قوا در عرصه بین المللی كمك می کرد، تنها در اتحاد شوروی سابق مطرح نیست، اما، نه رهبران سابق حزب کمونیست اتحاد شوروی و دموکرات های حامی "اقتصاد آزاد" کنونی، و نه دانشمندان و تئوریسین های سوسیالیسم که تغییر ماهیت داده اند، پاسخی برای این پرسش ها ندارند. "اقتصاد آزاد"، "جامعه متمدن دموکراتیک"، "حکومت حقوقی" و انواع اصطلاحات نوین رایج در "بازار دموکرات های روسیه" فاقد مفهوم است.

چگونه می توان کشوری را دموکراتیک نامید که در آن، بدون مجوز حقوقی و صرفاً به فرمان يك فرد، فعالیت حزب ۱۵ میلیونی کمونیست های شوروی غیر قانونی اعلام می شود، اموالش به غارت می رود، شعار کشتار جمعی کمونیست ها بر در و دیوار ظاهر می گردد و میلیون ها انسان به "اتهام" کمونیست بودن از کار اخراج می شوند؟ جهان غرب که در گذشته پیرامون نقض حقوق بشر در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی سر و صدای زیادی به راه انداخته بود، امروز اعمال رهبران به اصطلاح دموکرات روسیه و سایر کشورهای سوسیالیستی سابق را ناپسندیده می گیرد.

در کشوری که حق قانونگذاری پارلمان به يك فرد - یعنی رئیس جمهور - منتقل می گردد و اوست که با صدور فرمان جامعه را اداره می کند، نمی توان از دموکراسی و به نحو احسن از جامعه متمدن سخن به میان آورد. تکرار مستمر این اصطلاحات از جانب رهبران برای ایجاد اعتماد به آینده در مردم، بردی را علاج نخواهد کرد. برجسب های ایدئولوژیک از این قبیل پاسخگوی واقعیات چند بعدی و متنوع اجتماعی نمی توانند باشند. "بازار" و "تمدن" و "دموکراسی" اشکال گوناگون دارند و دستیابی به آنها هم گوناگون است. رهبرانی که به مردم وعده شکوفایی و رفاه در شرایط "بازار آزاد" و خصوصی کردن مالکیت دولتی در فاصله زمانی کوتاه را می دهند، عوامفریبی می کنند.

اکثریت قاطع بیش از ۱۵۰ کشور عضو سازمان ملل متحد، راه رشد سرمایه داری را پیموده و می پیمایند. در میان آنها فقط هفت کشور بزرگ صنعتی و حدود ۱۵ تا ۲۰ کشور رشد یافته صنعتی وجود دارند. امروز آن کشوری رشد یافته است که به مقیاس وسیع از سیستم انفرماسیون، کامپیوترهای مدرن نسل جدید، سفینه های فضایی و ارتباطات سریع بهره گرفته باشد.

طی ۲۰۰ سال اخیر تعداد انگشت شماری از کشورها توانسته اند به حساب غارت میلیاردها انسان در جهان، به نیروی بالقوه اقتصادی - مالی و نظامی مبدل شوند. این کشورها، حداقل تاکنون، توانسته اند از طریق تملک انحصاری تکنیک و تکنولوژی، کشورهای جهان سوم را در وابستگی عمیق و همه جانبه نگهدارند.

طبق برآوردی، در سال ۱۹۹۱ در جهان باید حدود ۲۰ تریلیون دلار کالا و خدمات تولید می شد. متأسفانه فقط تعداد اندکی از ۵ میلیارد ساکنان کره زمین در تولید و مصرف و معامله چنین انبوهی از کالا شرکت داشته اند. تقریباً ۵ درصد اهالی جهان در ایالات متحده آمریکا و کانادا و مکزیك زندگی می کنند و حدود ۶ درصد در ۱۲ کشور عضو

"بازار مشترک"، و ۴ درصد در کشورهای رشد یافته صنعتی آسیا - ژاپن، کره جنوبی، تایوان، هونگ کونگ و سنگاپور متمرکزند. این کشورها که فقط ۱۵ درصد ساکنان کره زمین را شامل می شوند، ۷۲ درصد کل تولید کالا و خدمات جهانی را در اختیار دارند. آیا چنین وضعی می تواند برای همیشه دوام آورد؟

تقسیم قدرت اقتصادی و مالاً قدرت نظامی میان ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی و ژاپن - بیانگر عدم توازن سیاسی در جهان معاصر است. این سه مرکز سرنوشت میلیاردها انسان را در جهان تعیین می کنند. وجود این سه امپراطوری بزرگترین مانع رشد بازرگانی آزاد و از همه مهمتر سد اصلی دستیابی دهها کشور جهان سوم به سطح متوسط صنعتی شدن است. غارت منابع این کشورها ادامه دارد. همه شما از فاجعه وام خارجی و بهره ای که جهان سوم باید سالیانه به بانکهای بزرگ جهانی بپردازند، خبر دارید. این فاجعه، به اعتراف همگان، میلیاردها انسان را اسیر و برده کشورهای ثروتمند کرده است.

تئوریسین های سرمایه داری روی بازار واحد جهانی بسیار تکیه می کنند. آری، در شرایط کنونی رشد سریع انفرماسیون، می توان از جهان بهم پیوسته و واحد سخن گفت. اما، هدف این وحدت جز تسریع حرکت سرمایه نبوده و نیست. گسترش ارتباطات و انفرماسیون و عملکرد سریع کامپیوترها، حرکت و انتقال سرمایه در سطح جهان را به طرز بی سابقه ای سرعت بخشیده و باعث شده که سرمایه خیلی سریعتر از کالا از منطقه ای به منطقه دیگر انتقال یابد. در نتیجه، احتکار و معامله ارز نیز رواج وسیعی یافته است.

طبق آمار رسمی در سال ۱۹۸۹ در بورس های بزرگ جهان ۴۲۰ میلیارد دلار ارز معامله شده و این رقم ۳۴ بار بیش از مبلغی است که صرف خرید کالا و خدمات شده است. چنین است مضمون وحدت جهان.

می توان گفت که شکاف فاحش میان "شمال - جنوب" نه تنها باقی خواهد ماند، بلکه به احتمال قوی تضاد میان آنها شدت نیز خواهد یافت. ادامه روند کنونی در عرصه اقتصادی - مالی در جهان، هرگونه راه برون رفت از بحران در جهان سوم را می بندد. شاید چند کشوری بتوانند به زمره کشورهای جدید رشد یافته به پیوندند، اما، این امر تغییر محسوسی در اقتصاد جهانی به سود میلیاردها انسان در جهان سوم، که تعدادشان روز بروز در حال افزایش است، بوجود نخواهد آورد.

این روند شامل جمهوری های اتحاد شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی نیز خواهد شد. بعید به نظر می رسد در دو دهه آینده جمهوری های اتحاد شوروی سابق بتوانند از بحران ژرف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کنونی نجات یابند. بحران سیاسی بی ثباتی در این جمهوری ها را هر چه بیشتر گسترش خواهد داد. پس از فروپاشی شوروی باید در انتظار فروپاشی روسیه بود. در این کشور بیش از ۱۰۰ ملت زندگی می کنند و اکثر آنها به سوی استقلال کشش دارند. همه جمهوری ها که ملت های دیگر در آنها زندگی می کنند نیز چنین وضعی خواهند داشت.

۲۵ میلیون نفر روس خارج از مرزهای روسیه زندگی می کنند. تشدید ملی گرایی حیات آنها را در معرض خطر قرار داده است. از هم اکنون مهاجرت آنها به روسیه آغاز شده است. در صورت ادامه مهاجرت، وضع در روسیه به انفجار کشیده خواهد شد. علاوه بر این، در مجموع ۴۰ میلیون نفر غیر روس نیز در خارج از مرزهای جمهوری های موطن خود زندگی می کنند و موضوع ادامه اقامت آنها در دیگر جمهوری ها، به علت تشدید اختلافات ملی، در معرض خطر است.

تردیدی نیست که روند فروپاشی اتحاد شوروی و تمایل به استقلال و جدایی طلبی جمهوریهای اتحاد شوروی سابق، در مجموع جهان موثر خواهد بود. اعلام استقلال جمهوری های آذربایجان و ترکمنستان، در جمهوری اسلامی ایران نیز تاثیر عمیقی به جای خواهد گذارد.

کشورهای منطقه خاور میانه و نزدیک تاکنون از اختلاف و تضاد میان مسکو و واشنگتن به نفع خود استفاده می کرده اند. از هم پاشیده شدن ابر قدرت شوروی، جمهوری اسلامی ایران را در وضع دشواری قرار داده است.

بدون تردید گسترش نفوذ آمریکا در جمهوری های هم مرز با ایران که در حال جان گرفتن است، رهبران جمهوری اسلامی را سخت نگران ساخته است.

از سوی دیگر باید به يك موضوع مهم نیز اشاره کرد. فروپاشی اتحاد شوروی که آمریکا خواهان آن بود برای واشنگتن نیز درد آور خواهد بود. فراموش نکنیم که اروپای غربی و ژاپن حضور آمریکا و نیروهای مسلح آنرا برای "مقابله" با "خطر شوروی" پذیرفته بودند. فروپاشی اتحاد شوروی انگیزه پذیرش سلطه آمریکا را از بین برده است. باید در انتظار تبدیل اروپای غربی و ژاپن به نیروهای نظامی قدرتمند بود که نتیجه محتمل آن تشدید مبارزه بازرگانی در آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا و اروپا و آمریکای شمالی خواهد بود.

پارامترهای زیادی در سیر حوادث جهان موثرند که حزب توده ایران باید آنها را مد نظر قرار دهد. فروپاشی اتحاد شوروی و ادامه بی ثباتی سیاسی و جنگ داخلی، که در آینده احتمال گسترش آنها می رود، روسیه، بزرگترین جمهوری "بوت های مستقل مشترک المنافع" را چنان تضعیف کرده که غرب خواسته های خود را به آن دیکته می کند. ادامه چنین روندی خواه ناخواه در سرنوشت منطقه بسیار مهمی مانند خلیج فارس و نیز مجموعه خاور میانه و نزدیک تاثیر منفی خواهد داشت. ایران یکی از کشورهای بزرگ این منطقه است و هیچ حزب سیاسی جدی نمی تواند این موضوع مهم را نادیده بگیرد.

رفقای عزیز!

بحران در خلیج فارس همیشه تاثیر عمیقی در اقتصاد جهان داشته است. علت را باید در وجود ذخایر عظیم نفت در این منطقه پیکوای کرد. بحرانهای متعدد در خاور میانه و نزدیک بارها صلح جهانی را به خطر انداخته است. حمله نظامی انگلستان و فرانسه و اسرائیل به مصر پس از ملی کردن کانال سوئز از جانب ناصر در سال ۱۹۵۶، حمله اسرائیل به چند کشور عربی در سال ۱۹۶۷، جنگ مصر و سوریه با اسرائیل در سال ۱۹۷۳، آغاز جنگ های داخلی در لبنان در سال ۱۹۷۵، حمله عراق به ایران در سال ۱۹۸۰ و جنگ هشت ساله بین دو کشور، اشغال خاک لبنان از جانب ارتش اسرائیل در سال ۱۹۸۲، آغاز قیام "انتفاضه" فلسطینی ها علیه ارتش اشغالگر اسرائیل از سال ۱۹۸۷، حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و بالاخره حمله ارتش آمریکا و متحدانش به عراق در سال ۱۹۹۱، بارها و بارها جهان را به مرز جنگ جهانی جدید کشانده و در "بهترین" حالت خسارات غیر قابل محاسبه ای به اقتصاد جهان سوم وارد آورده است.

در جنگ اخیر خلیج فارس بهای نفت برای مدت کوتاهی از ۱۸ دلار به ۴۰ دلار در هر بشکه افزایش یافت. افزایش نرخ بهره، افزایش وام کشورهای جهان سوم، همراه با کاهش آهنگ رشد صنعتی کشورهای رشد صنعتی و افزایش تقاضا برای اعتبارات درازمدت به تشدید بحران در جهان سوم منجر گردید.

طولانی نبودن جنگ از سوئی، و تدابیر دول بزرگ صنعتی در زمینه وارد کردن بخشی از ذخایر نفت خود به بازار از سوی دیگر، بهای نفت را به سرعت کاهش داد و به مرز ۱۳ دلار در هر بشکه رساند. این نیز خسارات زیادی به خود تولید کنندگان نفت وارد ساخت.

پس از حمله عراق به کویت، صاحبان ثروت در منطقه، که طبق برآوردی تعداد آنها به ۲۵۰ هزار نفر می رسد، حدود ۱۰۰ میلیارد دلار به بانکهای خارجی منتقل ساختند. جنگ خلیج فارس در سیستم اعتباری جهان بی اعتمادی بوجود آورد. بانکها از دادن اعتبار امتناع کردند و این نیز به ضرر کشورهای جهان سوم تمام شد. باید خاطر نشان سازیم که آغاز و پایان جنگ از لحاظ کمک مالی هم تاثیر منفی روی اکثر کشورهای جهان سوم داشت. بوت های عربی حوزه خلیج فارس هرگونه کمک به کشورهای وارد کننده نفت در آفریقا و غیره را قطع کردند. در مقابل برخی از کشورها مانند مصر و ترکیه و سوریه برنده شدند. الفای ۱۴ میلیارد دلار وام مصر در مقابل شرکت وی در جنگ علیه عراق، تا اندازه ای بحران اقتصادی در آن کشور را تخفیف بخشید. ترکیه در سال ۱۹۹۰ مبلغی در حدود يك میلیارد

دلار دریافت کرد و برای سال ۱۹۹۲ نیز خواهان ۲/۵ میلیارد دلار شده که ۲/۳ میلیارد دلار آن بلاعرض خواهد بود.

خسارات وارده به کشورهای عضو "شورای همکاری خلیج" ۳۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود. کویت و عربستان سعودی بخش اساسی هزینه نظامی آمریکا در جنگ عراق را بعهده داشتند. فقط عربستان سعودی مبلغی در حدود ۴۲ میلیارد دلار به آمریکا و متحدانش پرداخت. افزون بر این، کشورهای کرانه خلیج فارس مبالغ هنگفتی صرف خرید تسلیحات نظامی خواهند کرد. تنها بازسازی کویت به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار نیاز دارد.

جنگ خلیج فارس تغییر محسوسی در تناسب بازرگانی خارجی منطقه بوجود آورد. اگر قبل از جنگ، ژاپن مقام اول و آمریکا، آلمان غربی، ایتالیا و فرانسه به ترتیب مقامهای بعدی را در صادرات به منطقه داشتند، بعد از جنگ ایالات متحده آمریکا به نیروی برتر تبدیل گردید. متفقین دیروزی جنگ در خلیج فارس، به رقبای اقتصادی مبدل شده و برسر دستیابی به بازار کشورهای کرانه خلیج فارس یک مبارزه واقعاً بی رحمانه را آغاز کردند. این از ویژگیهای امپریالیسم و انحصارهای فراملی در همه ادوار بوده است.

تصور می رود فرپاشی اتحاد شوروی و یک قطبی شدن جهان، برای یک مدت نسبتاً طولانی امپریالیسم آمریکا را به نیروی تعیین کننده سرنوشت انسانها در جهان سوم تبدیل خواهد کرد. آنچه در عراق گذشت فقط نمونه ای از خصلت ضد انسانی امپریالیسم در شرایط سیستم یک قطبی شدن جهان است.

اکنون برای مردم جهان روشن شده که واشنگتن مشوق بغداد در تجاوز به کویت بود. آنچه بعد از این حادثه در منطقه روی داد، در واقع یک شوی تراژیک بیش نبود. ایالات متحده آمریکا می خواست قدرت مدرن نظامی خود را به معرض نمایش بگذارد. بی سبب نیست که جنگ خلیج فارس را جنگ کامپیوتری نامیند. واشنگتن با وارد آوردن فشار به اعضای اصلی شورای امنیت همه آنها را مجبور به صحنه گذاردن بر کلیه تصمیمات خود کرد.

می گویند در جنگ پاکیزه و تمیز کامپیوتری خلیج فارس ۵۰ هزار سرباز عراقی کشته شدند. تعداد غیر نظامیان کشته شده در جریان جنگ کامپیوتری اعلام نشده است. اما، هواپیماهای موشک انداز ایالات متحده و انگلستان و فرانسه که در ظاهر هدف خود را از بین بردن قدرت نظامی صدام حسین قراردادده بودند، خانه های مسکونی، منابع آب آشامیدنی، بیمارستانها و مدارس را نابود ساختند.

حزب توده ایران نظر خود را درباره جنگ خلیج فارس اعلام داشته است. ما مخالف هرگونه تجاوز و جنگ بوده و هستیم. ما تجاوز عراق به کویت را محکوم کرده ایم. اما، نباید از نظر دور داشت، در جهانی که امپریالیسم آمریکا به خود اجازه می دهد تا به دلخواه خود به کرانادا، پاناما و دیگر کشورها حمله کند، و با زیر پا گذاردن ابتدایی ترین موازین حقوق بین المللی کشور مستقل لیبی را بمباران کرده و راه را برای تجاوز ارتش اسرائیل به لبنان و حملات هوایی به عراق و تونس هموار سازد، نمی توان انتظار داشت تا رژیمهایی چون بغداد خواهند از "تجربه" واشنگتن به سود خود استفاده کنند.

واشنگتن انفراسرکتر عراق را ویران کرد. اگر چه وعده داده بود که دموکراسی را در منطقه مستقر سازد، اما دیکتاتوری و سرکوب انسانها کماکان ادامه دارد. شورای امنیت سازمان ملل متحد با ادامه محاصره اقتصادی عراق عملاً به جنگ علیه کودکان و زنان آن کشور ادامه می دهد. صدام حسین همچنان به عنوان فرمانروای عراق، ارتشی مجهز به سلاح های مدرن (تجهیز شده از جانب متفقین) را تحت فرماندهی دارد که حتی در زمان اشغال آن کشور توسط ارتش آمریکا، به کشتار مردم عراق اعم از کُرد و عرب ادامه می داد.

در عین حال طبق آخرین آمار انتشار یافته از جانب سازمانهای بین المللی، بیش از ۳۰۰ هزار کودک عراقی پس از پایان جنگ به علت نبود تغذیه کافی، دارو و غیره ناشی از ادامه محاصره اقتصادی عراق توسط آمریکا، جان خود را از دست داده اند. ایالات متحده آمریکا گُردهای عراق را تشویق به عصیان علیه صدام حسین کرد. اما وقتی کشتار کُردها آغاز شد، کوچکترین اقدام موثر و مداومی برای حفظ جان میلیونها آواره کُرد نکرد. کُردهای عراق و

ترکیه فراموش نخواهند کرد که چگونه نیروی هوایی ترکیه - عضو ناتو و متحد آمریکا در منطقه - کُردها را در مرز ترکیه و در خاک عراق بمباران کرد و صدها نفر را به خاک و خون کشید، بدون اینکه در واشنگتن آب از آب تکان بخورد.

ایالات متحده به مردم منطقه استقرار یک نظم نوین را که دموکراتیزه کردن منطقه بر راس آن قرار داشت، وعده داده بود. اینکه هنوز خودکامه ترین رژیم ها در عربستان سعودی و کویت و قطر و امارات متحده عربی و نیز جمهوری اسلامی ایران فرمانروایی می کنند، ماهیت واقعی این وعده را نشان می دهد. واشنگتن شیخ فراری کویت را با احترامات نظامی به آن کشور بازگرداند. وقتی شیخ جای پای خود را محکم کرد، اپوزیسیون را که در زمان اشغال کویت علیه ارتش اشغالگر مبارزه می کرد، روانه زندانها ساخت و مطبوعات مستقل را نیز توقیف کرد.

یکسال از کشتار مردم عراق می گذرد. امروز نیز مانند دیروز آزادی، دموکراسی و صلح برای مردم منطقه، آرمان دوری بیش نیست. تجربه جنگ خلیج فارس بار دیگر این اصل مسلم را که آزادی گرفتاری است نه دادنی، به طرز بارزی به اثبات رساند. این جنگ نشان داد که امپریالیسم بنا به خصلت ذاتی خود، نمی تواند حامل دموکراسی و آزادی برای خلق ها باشد. این درس آموزنده ایست که ارزش دارد همه نیروهای اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی ایران آویزه گوش کنند.

رفقا!

ما گفتیم در جهان معاصر پارامترهای گوناگونی عمل می کنند که ما باید حداقل برخی از آنها را در تعیین سیاست های خود مورد توجه قرار دهیم. پایان "جنگ سرد" یکی دیگر از آن پارامترهاست که باید مورد بررسی قرار گیرد. آیا واقعاً هم "جنگ سرد" پایان یافته و بشریت می تواند بدون ترس و وحشت از انباشت سلاحهای کشتار جمعی مدرن به زندگی خود ادامه دهد؟

اگر منظور، "جنگ سرد" میان ناتو و پیمان ورشو است، طبیعی است که با فروپاشی اتحاد شوروی و النای پیمان ورشو، "جنگ سرد" میان دو سیستم نیز پایان یافته است. تا قبل از فروپاشی پیمان ورشو، نیروهای مسلح "ناتو" علیه "خطر شوروی" و برای مقابله با دشمن در سیمای شوروی و یارانش، تربیت می شدند. سؤال این است: آمادگی نیروهای مسلح ناتو که هنوز ادامه دارد، امروز برای مقابله با کدام دشمن یا دشمنان است؟

اینکه جنگ اول جهانی وقتی آغاز شد که از کشورهای سوسیالیستی خبری نبود، روشن است. در جنگ جهانی دوم هم، امپریالیسم آلمان جنگ را نخست علیه کشورهای سرمایه داری - چکسلواکی، اتریش، فرانسه، هلند، دانمارک، و نروژ و ... - شروع کرد. کما اینکه امپریالیسم ژاپن نیز علیه امپریالیسم آمریکا می جنگید. بدینسان تجربه تاریخی نشانگر آن است که با تلاشی اتحاد شوروی موضوع جنگ و صلح به خودی خود از دستور روز مبارزان راه صلح حذف نمی شود.

پایان "جنگ سرد" میان دو ابر قدرت به معنای پایان جنگ بازرگانی و یا تشدید تضاد میان "شمال و جنوب"، یعنی کشورهای رشد یافته صنعتی و کشورهای رشد یابنده نبوده و نیست. اینکه می گویند رقابت اقتصادی جز ادامه جنگ با توسل به وسایل دیگر نیست، واقعیت دارد و ما امروز به عیان شاهد آن هستیم. مسافرت اخیر پوش به استرالیا و سنگاپور و کره جنوبی و ژاپن فقط نمونه ای از تظاهر این واقعیت است.

جهان با معضلات جهانشمولی روبروست. پایان "جنگ سرد" نمی تواند به استقرار نظم نوین مورد نظر واشنگتن بیانجامد. بی ثباتی در اتحاد شوروی سابق برای سالیان دراز ادامه خواهد یافت و نمی توان چگونگی سیر رویدادها را در این بخش بزرگ از جهان پیشگویی کرد. در عین حال نمی توان وضع فلاکتبار اکثریت کشورهای جهان سوم را نادیده گرفت. ادامه فقر و بی خانمانی بی سابقه میلیاردها انسان به موازات رفاه تعداد اندکی از ساکنان کره زمین غیرقابل هضم است. بویژه اگر زاد و ولد فزاینده در کشورهای جهان سوم را که بر کلیه عرصه های سیاسی،

اجتماعی و اقتصادی جامعه بشری تاثیر مخرب دارد، مورد توجه قرار دهیم.

پژوهشگران از هم اکنون نگرانی عمیق خود را درباره نابودی سیستم اکولوژیک ابراز می دارند. نگرانی سیاستمداران درباره احتمال تصاحب بمب های هسته ای از جانب نوات هایی که تروریسم را به سطح نواتی ارتقاء داده اند نیز دارای پایه عینی است. طبق پیش بینی دانشمندان، تا پایان سده بیستم چهل کشور در جهان صاحب بمب هسته ای خواهند شد. طبیعی است که بدون کمک انحصارهای چند ملیتی جهان غرب، هیچ یک از کشورهای جهان سوم قادر به تولید بمب هسته ای نمی بودند و خواهند بود. تصادفی نیست که امپریالیسم، جهان سوم را به سوی مسابقه تسلیحاتی سوق می دهد. ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای عضو "ناتو" که در صدد تدوین استراتژی نوین نظامی و مدرنیزه کردن تسلیحات خود هستند، علاقه مفرطی به فروش سلاحهای قدیمی خود نشان می دهند.

جنگ خلیج فارس "برنامه چینی" را که هدفش ایجاد نیروهای مسلح ضربتی انعطاف پذیر و منسجم مجهز به سلاحهای مخرب مدرن باشد، در دستور روز پنتاگون قرار داد. حرف برسر تسلیحات دانش بر و سرمایه بر است. ژاپن و کشورهای رشد یافته صنعتی اروپای غربی نیز درصدد ایجاد تغییرکیلی در ساختار تسلیحاتی خود هستند.

معاون اول وزیر دفاع آمریکا در توصیف استراتژی جدید نظامی و تسلیحاتی نیروهای مسلح کشور خود می گوید که هدف تامین انعطاف پذیری و تحرك بیشتر و اثر بخشی ارتش در شرایط محدود منطقه ای با حداقل استفاده از نیروی مسلح است. منظور از جنگ در شرایط محدود منطقه ای چیست؟ آیا هدف جز تامین تسلط امپریالیسم آمریکا بر جهان در شرایط جهان یک قطبی است؟ برای تامین سرکردگی واشنگتن است که دهها پایگاه نظامی پراکنده در سراسر جهان دست نخورده باقی مانده اند. اخیراً ایالات متحده برای تکمیل و تضمین حضور دائمی خود در اقیانوس آرام، پایگاههای دریایی و هوایی جدیدی در سنگاپور اجاره کرده است.

"ناتو" همچنان به عنوان یگانه ساختار سیاسی تامین "امنیت اروپا"، حتی پس از تلاشی پیمان "روشو"، برجای باقی می ماند. اروپای غربی نیز به مثابه یک قطب اقتصادی - مالی نیرومند، خواهان تبدیل شدن به یک نیروی نظامی است. این تمایل بویژه از جانب بن و پاریس مطرح می شود. آنها نمی خواهند کماکان زیر چتر نظامی واشنگتن باقی بمانند. اما، واشنگتن با ایجاد ساختار نظامی اروپایی مخالف است و در جهت تقویت "ناتو" زیر فرماندهی خود گام برمی دارد.

"ناتو" درصدد ایجاد "نیروی واکنش سریع"، که آنرا عملاً باید "نیروی کنش سریع" نامید، می باشد. این نیروها علیه کدام نوات ها باید بکار برده شوند؟ با توجه به اینکه پس از جنگ خلیج فارس اندیشه ضرورت گسترش حیطه عملکرد "ناتو" به خارج از مرزهای اروپا قوت می گیرد، می توان به نگرانی عمیق کشورهای آسیایی و آفریقایی پی برد. از این رو است که انحلال پیمان ناتو امروز به خواست نیروهای مترقی در سراسر جهان مبدل شده است.

تفسیر ما از تحول در عرصه بین المللی، صحت موضع حزب در برنامه جدید را به اثبات می رساند. نظر حزب راجع به اولویت اصل ارزش های عموم بشری نسبت به منافع طبقاتی در برخورد به معضلات بین المللی، اصالت خود را امروز هم مانند دیروز حفظ می کند. در عین حال، حزب معتقد به وجود یک رابطه دیالکتیکی بین منافع همه بشری و منافع طبقاتی است و این دو را جدا از یکدیگر نمی داند.

چنانکه در برنامه آمده، سخن بر سر معضلات بین المللی و برخورد ما در شرایط معین تاریخی است. انعطاف پذیری در سیاست سنگاپایه فلسفه حیات حزب را تشکیل می دهد. اگر شرایط اجتماعی - اقتصادی در کشوری ایجاب کند تا برای نجات جامعه از دیکتاتوری و خودکامگی و فقر و فلاکت (در حالی که هنوز تضاد طبقاتی به سطح انفجار نرسیده) منافع همه خلقی را بر منافع طبقاتی ترجیح دهد و این یگانه راه نجات زحمتکشانش باشد، چه باید کرد؟ آیا منطقی است که دست روی دست بگذاریم و برای گریز از نوگانگی که وجود خارجی ندارد، در انتظار فرارویی تضاد طبقاتی به مرحله ریشه کنی استبداد روز شماری کنیم؟ چنین استدلالی درباره جامعه بشری بیشتر

صادق است. باید یادآور شد که حزب در برنامه خود به اصل منافع عموم بشری معنا و مفهوم بسیار گسترده ای داده و کلیه عرصه های حیاتی جامعه بشری را در حیطه عملکرد آن قرار داده است. چنین برخوردی شامل جامعه ایران نیز می شود.

به باور ما گسترش فقر و گرسنگی و بیماری و بی خانمانی در جهان سوم به مانند بمب ساعت شماری است که زمانی دنیا را به لرزه در خواهد آورد. هیچ نیرویی قادر نخواهد شد سدی در مقابل هجوم صدها میلیون انسان گرسنه و به جان آمده از گرسنگی و بیکاری و فقر به کشورهای رشد یافته صنعتی ایجاد کند. اگر بحران های اجتناب ناپذیر در آفریقا و خاورمیانه و نزدیک و بالکان و آسیا را که محصول بلاواسطه سیاست امپریالیستی است به آنچه گفته شد بیافزائیم، تصویر جامع تری در دست خواهیم داشت.

مبارزه میان "شمال و جنوب"، بیکاری میان فقیر و غنی و مبارزه ای برای زنده ماندن است. این مبارزه هم در سطح بین المللی و هم در سطح منطقه ای ادامه خواهد یافت. وقتی ما ضرورت استقرار عدالت اجتماعی در عرصه جهانی را خاطر نشان می کنیم و پایان دادن به رشد ناموزون کشورهای جهان و کاهش دادن ورطه خطرناک میان فقر و ثروت، پایان دادن به حمایت از رژیم های خود کامة و همکاری بین المللی پیرامون استقرار آزادی های دموکراتیک در جهان را به عنوان يك واحد جامعه بشری مطرح می کنیم، هدفمان جلوگیری از فاجعه بزرگ در جهان است. از این دیدگاه است که ادامه مبارزه در راه صلح و دموکراسی را وظیفه عمده و اساسی می شماریم. تأمین صلح بدون تأمین عدالت اجتماعی - اقتصادی، چه در سطح محلی و چه در سطح بین المللی، امکان پذیر نیست. نظم نوین در جهان بدون توجه به آنچه که بر شمرديم، بدون ایجاد تغییرات بنیادین کیفی در سیاست جهانی به سود جهان سوم و پایان بخشیدن به سیادت امپریالیسم و انحصارهای فراملی و نیز دموکراتیزه کردن مناسبات بین المللی در همه عرصه ها، آب به ریسمان بستن است.

۲- تحول در جامعه از چه راهی

رفقای گرامی!

در مهماه، اعضا و هواداران حزب هر يك بطریق متناسب با محل زندگی و فعالیتشان، پنجاهمین سالگرد تأسیس حزب خود را برگزار کردند. در اعلامیه حزب بدرستی خاطر نشان شده بود که فعالیت حزب در شرایط بسیار سخت و دشوار و اکثراً در خفا جریان داشت و در این مدت ضربات مهلکی بر پیکر حزب وارد آمد و بهترین فرزندان خود را در مبارزه برای ایرانی آزاد و آباد و مستقل از دست داد. در عین حال در اعلامیه خاطر نشان شده که حزب توده ای ما، با وجود انواع مشکلات همیشه کوشیده تا نبض جامعه را در دست داشته باشد. این هم يك حقیقت آشکار و غیر قابل انکار است.

وقتی در سال ۱۳۵۴ برنامه حزب توده ایران نزدیکی وقوع انقلاب ملی و دموکراتیک را پیش بینی کرد، اندک نبودند سیاستمداران و روشنفکرانی که تحلیل و نتیجه گیری حزب از اوضاع و احوال اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران را غیرعلمی و غیر واقعی خواندند. ولی هنوز سه سال و اندی نگذشته بود که آنچه برای پژوهشگران و سیاستمداران در داخل و خارج از کشور غیر واقعی محسوب می شد، به حقیقت پیوست و انقلاب بهمین که از لحاظ خصلت و ماهیت ملی و دموکراتیک بود، با شرکت همه خلق واقعیت یافت.

چرا حزب ما توانست رویدادهای آینده را درک و از آن نتیجه مطلوب و نزدیک به واقعیت بگیرد؟ برای اینکه تحلیل ها، بررسی ها و پژوهش های حزب بر پایه واقعیات جامعه و با در نظر گرفتن مشخصات آن، توازن نیروها،

وضع اقتصادی و مآلاً اجتماعی، و نیز سنن و آداب خلق های کشور، استوار بود. در چنین شرایطی احتمال اشتباه اندک است. این شیوه برخورد به معضلات نه فقط ناشی از فلسفه عقیدتی ما، بلکه محصول درس آموزی از تجربیات نهضت های آزادیبخش کشور خودمان نیز هست.

وقتی پس از نیمه دوم حیات دولت طولانی هویدا، ما در تحلیل های ویژه ای تشدید بحران اقتصادی - سیاسی را به مردم هشدار دادیم و خاطر نشان ساختیم که آنچه دولتیان رشد اقتصادی و رساندن ایران به دروازه تمدن می نامند، يك تبلیغات میان تهی است، باز هم خیلی ها ما را به تازیانه انتقاد بستند. در واقع ایران فاقد صنایع به معنای واقعی بود و اگر بهر علتی دروازه های کشور بسته می شد، همه کارخانه ها و کارگاههای موجود از کار می افتادند. مطبوعات زیر فرمان رژیم چه برجسب هایی که به ما نزدیکند. آنها ما را "وطن فروش" و "وابسته به بیگانه" نامیدند. اما، پس از سقوط کابینه هویدا، همه آقایان کارشناسان و برجسب زنان سابق، نظرات ارائه شده از جانب حزب توده ایران را پذیرفتند.

چرا ما روی این دو رویداد مهم انگشت می گذاریم؟ برای اینکه سومین کنگره حزب توده ایران که پس از سالها، در پنجاهمین زاد سال حزب تشکیل می شود، مسایل بسیار مهمی در پیوند با سرنوشت حال و آینده نزدیک و دور میلیونها انسان و میهن، در پیش روی خود دارد. ما امروز نیز باید با دقت و ظرافت، با واقع بینی و به دور از هرگونه چپ روی، راست روی، دکماتیسم و جزم اندیشی، رویدادهای کشور را مورد بررسی قرار دهیم و برنامه و اساسنامه نوین حزب را تکمیل و به تصویب برسانیم. انعطاف پذیری در سیاست، امروز که همه می خواهند به طریقی در مسایل سیاسی دخالت کنند، دارای اهمیت حیاتی است. باید معنا و مفهوم سیاست را عمیقاً درک کرد. اعمال سیاست در همه زمینه ها بدون سازش با نیروهای سیاسی، بدون احترام گذارن به عقاید و نظرات گوناگون احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون رژیم در داخل و خارج از کشور، بدون توجه دقیق و همه جانبه به ویژگیهای جامعه که غیر قابل تکرار در دیگر جوامع است، ممکن نخواهد بود.

ما سعی می کنیم از این دیدگاه و در چارچوب امکاناتی که شیوه سیاست گذاری در مرحله کنونی در برابر ما قرار داده، وضع کشور را مورد بررسی قرار دهیم تا نمایندگان کنگره بتوانند بر اساس داده هایی که شخصاً در اختیار دارند، به یگانه نتیجه معقول، منطقی، واقع بینانه و منطبق با شرایط مشخص تاریخی جامعه ایران برسند.

۱- چرا برنامه رژیم برای بیرون رفت از بحران را ناپخته، فاقد نوآوری و عاملی برای تشدید عقب ماندگی و واپس ماندگی می دانیم؟

خطا نخواهد بود اگر بگوئیم این بار هم تاریخ تکرار می شود، اما در شکل و مضمونی جدید. آنچه مربوط به ساختار روینای سیاسی است، انتظار میلیونها انسان شرکت کننده در انقلاب بهمن ۵۷ به علت خیانت آشکار مشتی روحانی حاکم به سرنوشت کشور، برآورده نشد. یکی از مهمترین عوامل موثر در جریان انقلاب که به پیروزی آن منجر شد، کشش توده های میلیونی به آزادی و دموکراسی و پایان دادن به حاکمیت استبدادی بود.

حزب توده ایران در فاصله میان کنفرانس ملی و کنگره سوم، صادقانه تلاش کرد تا با پیکاری عمیق رویدادها، ماهیت رژیم را آنچنان که هست فاش سازد. احکامی که در این زمینه در اسناد رسمی عالی ترین ارگانهای حزب

انتشار یافته اند صریح و روشن اند. ظهور دیکتاتوری مذهبی قرون وسطایی زیر پوشش "ولایت فقیه"، سد اساسی برون رفت جامعه از بحران ساختاری است.

در جمهوری اسلامی ایران، روینای سیاسی با مضمون دیکتاتوری مذهبی حکمرواست. اصل "ولایت فقیه"، با پی آمد های مخرب آن محتوای این روینا را تشکیل می دهد. تئوری روحانیون حاکم مدعی است که محور "نظام ولایت فقیه" خداست، و نماینده خدا در روی زمین، در حال حاضر "آقای خامنه ای" است. این معنای صریحی دارد: باید تابع نماینده خدا شد و به او امر او گردن نهاد. یک فرد، به عنوان "ولی فقیه"، می تواند قانون اساسی را که میلیونها انسان به آن رای داده اند، نقض کند، و مجلس را که قاعداً باید منتخب مردم باشد، منحل سازد. به یک کلام، "ملت مطیع ولی فقیه" است. این "ولی فقیه" است که باید "حق را از باطل تمیز دهد"، هر سه قوه در چنگ "ولایت فقیه" است و تمام "قدرتها" در دست وی متمرکز می شود.

به نظر می رسد همین تعاریف و صفات و وظایف تعیین شده برای "امام" و یا "رهبر" به اندازه کافی معرف خصیلت عمیقاً ضد مردمی و استبدادی ساختار روینای سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران است و نیازی به تفسیر اضافی ندارد.

در اوج حاکمیت "ولایت فقیه"، ما شعار طرد آن را سرلوحه برنامه خود ساختیم و با پژوهش رویدادهای جامعه به اثبات رساندیم که جامعه حاضر به هضم "ولایت فقیه" نیست و دیر یا زود علیه آن قیام خواهد کرد. گذشته از این، برای ما نه تنها روشن بود بلکه تجربیات گذشته کشور نیز به اثبات می رساند که شرط عمده و اساسی برون رفت از هر بحرانی تأمین آزادیهای دموکراتیک است و استبداد و دیکتاتوری، راه هرگونه پیشروی معقول در جامعه را سد می کند.

ما، جدایی دین از حکومت را برای آن مطرح کردیم که به شکست اسفبار طرفداران وحدت دین و حکومت اعتقاد راسخ داشتیم. در این مورد ما کشف جدیدی نکرده ایم. فجایعی که وحدت دین و حکومت در سراسر جهان در گذشته بوجود آورده، مورد تحلیل مورخان قرار گرفته است. بهمین سبب جوامع متمدن، دین و مذهب را به عنوان کار شخصی انسانها دانسته و آنرا از حکومت جدا ساخته اند. اگر حکام معمم و مکلا در جمهوری اسلامی ایران با تاریخ جهان آشنایی می داشتند و جلوی اشتباهی فرمانروایی خود زیر پوشش جانشین خدا بر زمین می گرفتند، شاید چنین ضربه ای به باورهای انسانها در ایران وارد نمی شد. ما بدرستی خاطر نشان ساختیم، ضربه ای که رژیم حاکم به باورهای انسانها در جمهوری اسلامی طی سیزده سال اخیر وارد آورد، هیچ نیرویی نمی توانست حتی طی یک قرن به آن وارد کند.

رژیم برای تحکیم پایه حاکمیت انحصاری استبدادی خود به چه شعیده بازیها و جنایاتی که دست نزده است. روحانیون حاکم طی سیزده سال با توسل به انواع احادیث و روایات و نشر اندیشه های مبتذل که تقریباً همه با مضمون آنها آشنایی دارند، کوشیدند تا نسل جوان را از سیاست و دخالت آزاد در سرنوشت جامعه دور نگهدارند و انسانها را تابع بی چون و چرای "ولی فقیه" و "ولایت مطلق" وی سازند.

حکام مستبد تلاش کردند تا با سپردن سرنوشت کودکان و جوانان در مدارس و دانشگاهها به دست نماینده "ولی فقیه"، و سرهمبندی شورای انقلاب فرهنگی، به کودکان و جوانان روح تسلیم و اطاعت تزریق کنند و زیر شعار "وحدت حوزه و دانشگاه"، نظرات مخرب و تخدیرکننده و متحجری را به مغز اداره کنندگان آینده کشور رسوخ دهند. طی این سیزده سال، ما ناظر انواع تشبیهات مخدوش روحانیون حاکم بوده ایم. از بین بردن استقلال دانشگاهها، سرکوب دگراندیشان، الفای اتحادیه های مستقل دانشجویی، منع تبلیغ ورزش و مسابقات، استفاده از بر چسب "فرب زدگی" برای جلوگیری از هرگونه آزاد اندیشی و ابتکار، سازمان دادن توزیع مواد مخدر در میان جوانان از جانب وزارت اطلاعات و غیره، نمونه هایی از این تشبیهات اند. در مدارس نیز کوشش های مشابهی را ناظر بوده ایم. اتحادیه ها و سندیکاها در کارخانه ها سرکوب شدند و سازمانهای ویژه جاسوسی به نام "انجمن های اسلامی"

کارگران فعال را روانه سیاهچالها کردند. آزادی اندیشه و عمل از کارگاهها رخت بر بست. احزاب و گروههای سیاسی غیرقانونی اعلام شدند، اکثر اعضای آنها روانه سیاهچالهای رژیم گردیدند و پس از محاکمات فرمایشی به جوخه های اعدام سپرده شدند.

روحانیت حاکم پس از استقرار حاکمیت مطلق خود، هرگونه آزادی و دموکراسی را بی رحمانه لگدمال کرد. استبداد مطلق در شکل تمرکز قدرت در دست يك فرد به نام مجتهد و فقیه و امام، به عنوان تز و ایدئولوژی رژیم حاکم اعلام شد.

ما، به موقع خود خاطرنشان ساختیم که جوانان و کارگران و کارمندان، و همچنین آموزگاران و استادان و بسیاری از افراد متعلق به دیگر لایه ها و اقسام اجتماعی، در دوران رشد بی سابقه سیستم انفرماتیک، از این شیوه ها رویگردان خواهند شد و این رویگردانی در آخرین تحلیل به تضعیف رژیم و تلاشی آن از درون منجر خواهد گردید. باید خاطر نشان سازیم جنگ هشت ساله و تسلیم "امام امت" پس از انواع وعده ها به "امت مسلمان"، در باور بسیاری از مسلمانان معتقد تزلزل بی سابقه ای بوجود آورد و موجب گسترش بیماریهای روانی در بین آنها گردید.

موضوع بسیار مهم طرح شده از جانب ما در کنفرانس ملی، یعنی رویگردانی سریع توده ها از رژیمی که زمانی خود به استقرارش آزادانه رأی دادند، در آن ایام با شک و تردید روبرو شد. اما، اجتناب ناپذیری این پدیده بسیار جالب و پراهمیت، برای حزب کاملاً اثبات شده بود. گذشت زمان صحت این نظر را نیز به اثبات رساند. امروز کمتر کسی می تواند این نظر را رد کند. در این مورد مطبوعات حزبی انواع فاکتورها را ارائه داشته اند و ما در اینجا با اشاره به برخی از مسایل هفته های اخیر اکتفا خواهیم کرد.

در دیمه سال جاری، خامنه ای در دیدار با مردم قم موضوع "دلسرد و مایوس" کردن، ملت مسلمان ایران را از "نظام اسلامی" در مرکز سخنرانش قرار داد. وی به "نستگاههای تبلیغاتی، سیاسی و برنامه ریزی استکبار جهانی، برای ایجاد فاصله میان مردم و مسئولان نظام" اشاره کرد و افزود که "دشمنان" با انجام تبلیغات دروغین و تمهت زدن، و وارد آوردن انواع و اقسام فشارهای اقتصادی و پیچیده، علیه جمهوری اسلامی ایران مبارزه می کنند.

در ایران مردم می پرسند: چرا اسلام فقامتی، که به گفته "رهبران" جهانگیر شده و در سراسر جهان تاثیر گذارده، با وجود دستگاه عظیم تبلیغاتی رژیم، قادر به پاسخگویی به تبلیغات "دشمنان" نیست؟ هیچکس نمی تواند معنای ادعای "رهبر" درباره "فشارهای اقتصادی" غرب را، آنهم در حالی که انحصارهای فرا ملی مانند زالو خون مردم را می مکند، درک کند.

در کشور خیلی ها به حق می پرسند: آیا جهان کنونی اسلام و از جمله ولایت فقیه برآستی معرف اسلام و سرمشقی برای سایر ملت هاست؟ پاسخ این سؤال به طور قطع منفی است. این نظر از جانب دست اندر کاران رژیم هم مطرح می شود و آنها هم انعان دارند که جهان اسلام نه تنها الگو برای سایر ملت ها نیست، بلکه مقلد غرب است. با این نظر نیز نمی توان موافقت نکرد.

در سالهای نخست پس از انقلاب، عده ای از محققین نگران آن بودند که رژیم با تغییر نظام آموزشی از طریق گنجانیدن تعالیم دینی و طرح شعار وحدت حوزه و دانشگاه و انواع ترفندهای دیگر، بتواند نسل آینده را به سوی بنیادگرایی سوق داده و تیشه به ریشه فرهنگ و سنن ملی خلق های ساکن میهن ما بزند. البته این نگرانی هسته های نسبتاً منطقی داشت. ولی ما روی عدم موفقیت سیاست حکومت مداری مبتنی بر اصل "ولایت فقیه" که در عین حال مورد پذیرش عده معینی از روحانیون و برخی سازمانهای سیاسی- مذهبی نیز نبود، محاسبه می کردیم.

شعار ما دایر بر رویگردانی توده ها از رژیم روی تحلیل زیرین استوار بود: بخش عمده مردم ایران را جوانان تشکیل می دهند. جوان جویای نوآوری است و بیشتر از تجربه می آموزد تا از تز و تئوری و تبلیغات بی محتوا.

زندگی و ماهیت آن، همانند حاکمیت و محتوایش، محک ارزیابی آنها در انتخاب میان حق و باطل است. بویژه اینکه جوان همیشه طالب آزادی عمل نیز هست.

مسائل مطروحه در پیام ۲۷ شهریور خامنه ای به مناسبت "وحدت حوزه و دانشگاه"، مؤید این نظر ماست. در این پیام گفته می شود: "زمنه ها و تبلیغاتی" در "فضای کنونی"، در تلاش است "تمامی فرهنگ و دانش حوزه ای را زیر سوال ببرد". این حقیقتی است که آقای "رهبر" مجبور به اعتراف آن شده است. اینکه در پیام خامنه ای روی "صف آرای دانشگاہیان در برابر حوزه" و یا "رسوخ تفکر جدایی دین از سیاست در میان تحصیل کردگان مذهبی" تکیه شده و اینگونه اندیشه، چیزی به مراتب خطرناکتر معرفی می گردد، اهمیت ویژه دارد.

این حقیقت که "رهبر" در پیام مهم خود پیرامون یکی از عناصر اصلی سیاست رژیم، یعنی "وحدت حوزه و دانشگاه" به مثابه یکی از ارکان اساسی "ولایت فقیه"، نگرانی شدید خود را از "ترویج عقاید انحرافی در دانشگاهها" (توجه کنید آنها در شرایط حکمروایی بی سابقه ترور و اختناق) ابراز می دارد و به "ضعف و یا سطحی بودن آگاهیها و باورهای اسلامی دانشجویان"، آنها سیزده سال پس از زحمات بی حد نمایندگان "امام امت" و "رهبر"، در دانشگاهها اعتراف می کند خود نمونه بسیار بارز جدایی مردم از رژیم "ولایت فقیه" است.

ما به پیام ۲۷ شهریور خامنه ای از آن لحاظ اهمیت می دهیم که او برای اولین بار با طرح انواع مسایل "سری" به حقانیت نکات گرهی برنامه حزب توده ایران، یعنی ضرورت طرد "ولایت فقیه" و یا موضوع ضرورت قاطع جدایی دین از حکومت، صحنه می گذارد.

اجازه دهید قدری بیشتر روی این مسایل که برای اولین بار از جانب "رهبر" مطرح شده مکتب کنیم. آقای خامنه ای در پیامش اندیشه جدایی دین از حکومت را، که نه از جانب اپوزیسیون رژیم بلکه از طرف برخی از "روحانیان و دانشجویان" طرح شده، یکی از آفات بزرگ و خطرناک می داند، و حق هم دارد. خامنه ای و یارانش اگر قابلیت تحلیل و درک رویدادها را داشتند حتماً می بایست در باره این پرسش که چرا اندیشه جدایی دین از حکومت میان دانشجویان و تحصیل کردگان و حتی طلاب حوزه های علمی به سرعت رواج می یابد، تأمل کنند. چرا مردم، به نوشته خود خامنه ای در پیام ۲۷ شهریور، "با منفعل نشان دادن چهره دین در برابر دانش جدید بشری"، حضور دین در عرصه اجتماع و سیاست را به حضوری تشریفاتی و صوری مبدل می سازند

آقای خامنه ای اینگونه افکار را "عقاید انحرافی" می نامد و ساده لوحانه پیشنهاد "ارتقا سطح تعلیمات اسلامی در دانشگاهها و مدارس" را برای تضعیف آنها پیشنهاد می کند. این آقایان هنوز هم درک نکرده اند که آنچه می کنند زائیده عقاید انحرافی نیست، بلکه بازتاب واقعی نیازهای دوران معاصر، رشد بی سابقه انقلاب علمی و فنی، رشد سریع سیستم های اطلاعات کامپیوتری، پیشرفت بی نظیر بیوتکنولوژی و مهندسی ژنتیک و تسخیر فضا از جانب بشر است. در چنین شرایطی، وقتی روحانیون زیر شعار نوین "تهاجم فرهنگی" دشمنان، به مبارزه با ویدئو به مثابه عامل فساد وارده از غرب بر می خیزند و نقش آنها به عنوان وسیله آموزش در موسسات علمی برای پیشرفت علوم نفی می کنند، چگونه می توانند در انتظار تبعیت جوانان از "ولایت فقیه" باشند؟

جوانان - امم از روشنفکر، کارگر روشن بین، دانشجو و دانش آموز - بدرستی می گویند علم و تکنولوژی معاصر، به هر علتی، از کشورهای غرب سرچشمه می گیرد. اگر تفکر علمی تهاجم فرهنگی است، چرا رژیم برای ایجاد وجهه برای خود هر روز امضای قراردادی با غرب برای وارد کردن تکنیک را اعلام می کند؟

خامنه ای در پیام ۲۷ شهریور به مسایل مهم دیگری نیز که بی شک در سرنوشت نهایی "ولایت فقیه" مؤثر خواهد بود، اشاره می کند. ما نباید اعتراف وی پیرامون "فرسایندگی و شکنندگی" و بدبینی و ناباوری "دانشگاہیان نسبت به حوزویان" و بی اعتقادی و بی اعتمادی "عالمان و طلبه های حوزه های علمی نسبت به دانشگاہیان و دانشجویان" را، که به اعتراف وی "فاجعه بار" است، از یاد ببریم و بطور حتم باید در تدوین سیاست آرایش نیروها به آن جای ویژه ای بدهیم.

برخی از مفسران رسانه های گروهی داخلی در تفسیرهای خود راجع به "فرونشستن تب سیاسی"، موضوع آغاز "دوران تفریط" و "بالا گرفتن بی تفاوتی و بی توجهی را" پیش می کشند که این نیز از نظر اثبات تز پایان دوران رژیم "ولایت فقیه" قابل توجه است. خود رهبران رژیم در مبارزه بر سر قدرت دانسته و یا ندانسته تیشه به ریشه اصل "ولایت فقیه" می زنند. مثلاً، آقای رفسنجانی در یکی از خطبه های نماز جمعه عمداً ولایت مطلقه فقیه را زیر سؤال برد. با اجازه رفقا، بخشی از گفته های وی را عیناً نقل می کنیم. او گفت: "ولایت يك مقوله وسیعی است، از ولی فقیه شروع می شود و تمام کسانی که در نظام حق اسلامی به حق جایگاهی را بدست آورده اند، رشمه ای از ولایت را دارند و اگر فرد صالح است باید از او اطاعت کرد".

تصور می رود رفقا به کنه اظهارات ریاست جمهوری پی بردند. او می خواهد بگوید خامنه ای یگانه فرد حامل "ولایت" نیست بلکه همه کسانی که مثلاً مانند خود رفسنجانی "به حق جایگاهی" در رژیم بدست آورده اند حق "ولایت" دارند و مردم باید از آنها هم اطاعت کنند. بدینسان آقای رفسنجانی به شکل بی پرده و آشکار "ولایت مطلقه فقیه" و یگانگی "رهبر" را نفی می کند. این نیز یکی دیگر از نشانه های نور شدن حتی روحانیون از اصل "ولایت فقیه" است. تصادفی نیست که در این اواخر، مسایلی از قبیل "تضعیف روحانیت"، "عدم احساس نیاز به روحانیت" و یا بحث درباره روی آوری به مدیریت علمی و نفی مدیریت فقهی به مثابه سد راه پیشرفت جامعه، مطرح می شوند. طرد معنایش روشن است. اگر اصلی از بین برود، طبعاً تمام آثار آن نیز باید زدوده شود. طرد "ولایت فقیه"، یعنی جدا کردن دین از حکومت. این نیز فقط از طریق تغییر قانون اساسی زیر نظر يك دولت موقت ائتلافی با حضور نمایندگان همه احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی و دموکراتیک امکان پذیر است. رویدادهای ایران در این سو پیشروی می کنند. البته اشتباه نابخشودنی خواهد بود اگر تصور شود چنین روندی به خودی خود و بدون بکارگیری نیروهای سیاسی در جامعه می تواند جریان داشته باشد، و یا خود رژیم بدون مبارزه منسجم و پی گیر، حاضر به عقب نشینی داوطلبانه خواهد شد.

از این رو جای آن دارد تا کنگره نظر خود را پیرامون برخی مسایل حاد مورد بحث فرموله کند. نخستین موضوع این است که کدام راه را باید در پیش گرفت: فرم سیاسی و یا تحول بنیادین ساختار روینای سیاسی. به عقیده ما اگر هدف جدایی دین از حکومت است که هست، در این صورت فقط يك راه می تواند وجود داشته باشد: تحول کیفی در حاکمیت؛ اما تحول کیفی در حاکمیت با وجود اصل "ولایت فقیه" امکان پذیر نبوده، نیست و نمی تواند باشد. فرم ساختار حاکمیت فقط در جامعه ای امکان پذیر است که در آن آزادیهای دموکراتیک وجود داشته باشد و انسانها حق اظهار نظر آزاد داشته باشند. در جامعه ما با مجبور ساختن انسانها به تبعیت کامل و بدون چون و چرا از يك فرد و یا بگفته رفسنجانی از افراد معینی، به شخصیت و منیت انسانها توهین می شود. چگونه می توان رژیمی را که رهبرش می گوید، "همه تصمیم گیرها و عملکردها و جهت گیرها باید با معیار دین و حکم اسلامی و ایمان مذهبی سنجیده شود"، قابل اصلاح دانست؟

"نهضت آزادی ایران" که رهبرانش عمیقاً مذهبی هستند، بارها اعلام داشته اند که دیانت و شریعت نباید از سیاست و حکومت تبعیت کنند. به باور آنها، هر کجا که امر دین به دست دولت یا حکومت بیافتد، "اصل لا اکراه فی الدین" نقض می گردد و "خدا پرستی" تبدیل به "شخص پرستی" یا "مکتب پرستی" می شود. "نهضت آزادی" هم معتقد است که "از نظر اجتماعی- سیاسی ولایت فقیه چیزی جز خود کامگی با استبداد دینی و دولتی نبوده و موجب محو آزادی و شخصیت و استقلال می گردد".

نمی توان با این نظر سیاستمداران مذهبی موافقت نکرد. این هم دلیل دیگری بر اصالت شعار حزب توده ایران است. جامعه ما نیازمند تحول عمیق برای تغییر ساختار حکومت در جهت دموکراتیزه کردن کلیه شئون جامعه است. اعلامیه جهانی حقوق بشر خصلت ساختار دموکراتیک سیاسی مورد نظر حزب را به خوبی ترسیم می کند. برای روشن شدن بحث، چند بند از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر را به نمایندگان کنگره یادآوری می کنیم:

- اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابران گردد که از روی صداقت و به طور ادواری، صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد. هدف تأمین آزادی رأی است. (ماده ۲۱)

با توجه به بحث های برخی از سازمانهای سیاسی اپوزیسیون در باره "انتخابات آزاد" تحت نظارت سازمان ملل متحد، جایز است تا در این مورد اندکی توضیح داده شود. اعلامیه جهانی حقوق بشر از انتخابات به عنوان يك مقوله مجرد یاد نمی کند و مواد دیگری را نیز به عنوان زمینه تأمین آزادی رأی را ضروری می داند که از آن جمله اند:

- تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند (ماده ۱):

- هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شغلی دارد (ماده ۳):

- احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد (ماده ۵):

- هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و هراس نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد (ماده ۱۹):

- هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد (ماده ۲۰).

فقط در شرایط عملکرد همه این مواد می توان از "انتخابات آزاد" با نظارت و یا بی نظارت سخن گفت. سران جمهوری اسلامی ایران هیچ يك از مواد اعلامیه حقوق بشر را نمی پذیرند و برای رد آنها می گویند، این اعلامیه "مطابق شئون و آداب و رسوم و سنن و عقاید و مذاهب کلیه مردم و فرق و اقوام و قبایل و جوامع جهان" نیست. اما، این يك عوامفریبی بیش نیست. هیچ خلق و قوم و قبیله ای در جهان نمی توان پیدا کرد که مخالف آزادی باشد.

بیگانگی هرچه بیشتر توده ها نسبت به حاکمیت "ولایت فقیه"، به معنای نفی ایندولوژی رژیم است. رژیم از آزاد اندیشی می ترسد و می کوشد سمت اندیشه انسانها را از طریق اعمال زور هدایت کند. بهمین سبب نیز می خواهد بند بردگی بر دست و پا و زبان و قلم انسانها بزند. ما عقیده راسخ داریم که چنین عملی با شکست کامل روبرو خواهد شد، و به همین جهت نیز مبارزه در راه آزادی و دمکراسی را سرلوحه برنامه خود قرار داده ایم. بدون تبعیت از پلورالیسم سیاسی، پیشرفت جامعه غیرممکن خواهد بود.

در این اواخر برخی ها مدل پینوشه و یا حاکمیت استبدادی در اندونزی را به عنوان ساختار حکومتی که گویا امکان رشد اقتصادی را فراهم می سازد، مطرح می سازند. به عقیده ما، طرح کنندگان اینگونه ترزا فراموش کرده اند که این مدل در کشور ما در گذشته از محک آزمایش گذشته است. در آن ایام به حق رژیم وقت صفت "سوپ امپریالیسم" گرفت و با صدور سرمایه و لشکر کشی به عمان و طرح تبدیل ایران به ژاپن خاور میانه و نزدیک، و ایجاد انحصارهای نسبتاً بزرگ که از کارخانه و بانک و سوپر مارکت ها تا دامداری و کشاورزی را تحت کنترل داشتند، گامهایی در گسترش مناسبات سرمایه داری برداشت. اما، وجه تمایز این مدل ها از مدل سرمایه داری رشد یافته صنعتی، در آن بود که به علت خصلت وابسته صنایع مونتاژ، انحصارهای صوری در ایران بر تولید و تجدید تولید خارجی تکیه داشتند. یکی از علل تشدید بحران اقتصادی- اجتماعی و سیاسی در جامعه، که به انقلاب بهمن انجامید، همین مدل بود.

رشد نسبی اقتصادی در شیلی و اندونزی، به بهای قتل عام میلیونها انسان و گسترش بی سابقه فقر و محرومیت تأمین شده است. ایجاد نیروی کار بیش از حد ارزان و امتیازات بی شمار برای سرمایه انحصاری خارجی، و اجازه دادن به حرکت آزاد سرمایه و صدور اصل و فرع سرمایه به دلخواه سرمایه گذار، نیز بخشی از آنچه رشد اقتصادی می نامند بوده است. رشد نسبی اقتصادی در این کشورها، در وابستگی کامل به بازار جهان غرب و

گسترش فقر جریان داشته است. آن رشد اقتصادی که لکه ننگ کرسنگی و محرومیت را از دامن جامعه نزداید، معنا و مفهومی ندارد. رشد نسبی اقتصادی از طریق تبدیل انسان آزاد به برده و بنده، با فلسفه انسانگرایی در تضاد آشکار است. انسان و تأمین رفاه وی باید در مرکز هر مدل رشد اجتماعی- اقتصادی باشد. در کشور ما، دستیابی به این هدف فقط و فقط از طریق ایجاد تحول کیفی در ساختار سیاسی حاکمیت و طرد اصل "ولایت فقیه" می تواند تحقق یابد. از اینرو مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و پلورالیسم سیاسی، یکی از نکات گرهی برنامه ای حزب توده ایران است.

۲ - کدام مدل رشد اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی؟

این موضوع یکی دیگر از نکات گرهی برنامه حزب ما را تشکیل می دهد و به جرات می توان گفت که دارای اهمیت حیاتی است. همه ما دقیقاً می دانیم که کشور دچار بحران در کلیه عرصه ها اعم از سیاسی، اقتصادی، مالی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، بهداشتی، نظامی و به يك کلام بحران ژرف ساختاری است. زندگی روزانه مردم شاهد زنده وجود این بحران است. مقصر رژیمی است که طی سیزده سال با تکیه بر سر نیزه و تشدید ترور و اختناق مصالح مردم و میهن را زیر پا گذاشته و با به هدر دادن و غارت بیت المال، کشوری را که بر روی دریایی از نفت و گاز و دیگر نخایر طبیعی قرار دارد به مرز فلاکت و ورشکستگی کشانده است.

حزب توده ایران در اسناد کنفرانس ملی و سپس در پلنومهای کمیته مرکزی تصویر جامع وضع فلاکتبار اقتصادی و اجتماعی را در دورانی که مداحان "ولایت فقیه"، جمهوری اسلامی را نمونه برجسته "اقتصاد اسلامی" عرضه می کردند، با استناد به آمار و ارقام واقعی، ارائه کرده است. در آن ایام مطبوعات رژیم ما را به جعل فاکت های اقتصادی متهم می کردند. اما، در این مورد هم تاریخ در شکل دیگری تکرار شد. در تیر ماه سال جاری آقای رفسنجانی در خطبه نماز جمعه و سپس در يك مصاحبه مطبوعاتی آنچه را رژیم طی سیزده سال از مردم پنهان کرده بود، بر زبان جاری ساخت. اینهم نکاتی از اعترافات وی در باره فاجعه اقتصادی - اجتماعی:

- کشور فاقد تاسیسات زیر بنایی است، اگر بخواهیم تولید را اضافه کنیم، باید مواد اولیه آن را از خارج وارد کنیم، توزیع محصولات کشاورزی به علت کمبود وسایل حمل و نقل مقنور نیست، راههای شوسه وجود ندارد، راه آهن در زمان جنگ جهانی دوم احداث شده و اصلاح هم نشده است، هم لوکوموتیو و هم خط راه آهن کشش ندارند، فروگاهها کشش ندارند، هواپیما ها قدیمی هستند، سردخانه نداریم، مشکل خاموشی است:

- ۵۰۰ شهر راکد و ده سال عقب مانده اند؛

- تولید در کشور به شدت نزول کرده است. اگر يك ایرانی قبل از جنگ و قبل از انقلاب از مجموعه تولیدات کشور مثلاً ۴۰ هزار تومان سهمش می شد، در سال ۶۷ طبق بررسی ۲۰ هزار تومان سهم می برد. یعنی هر ایرانی در فاصله این مدت ۵۰ درصد فقیر شده است. فقر واقعی این است؛

- مشکل دیگر فرسودگی کارخانجات ماست. اینها هم کهنه اند و هم قدیمی اند، هم قطعات یدکی ندارند و هم مواد اولیه؛

- نزدیک ۵۰ درصد جامعه ما محرومند؛

- تعهدات و بدهی های نظام به دیگران در خارج به ۱۲ میلیارد دلار می رسد؛

- کسری بودجه سالیانه به رقم وحشتناکی رسیده است؛

- ۵۰۰ میلیارد تومان طرح نیمه ساخته در دست نواب جمهوری اسلامی ایران است.

آنچه رفسنجانی اظهار داشت فقط بخش محدودی از مشکلات عظیم مردم و میهن ماست که محصول حکمروایی رژیم است.

هنوز دو ماه از اعتراف بی سابقه رفسنجانی در باره فاجعه اقتصادی- اجتماعی نگذشته، هم رفسنجانی و هم دستگاه تبلیغاتی وی از رشد موزون اقتصادی کشور سخن می گویند. به ارقام مراجعه می کنیم. معمولاً برای مقایسه میزان رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی به قیمت ثابت را معیار قرار می دهند. بر اساس آمار رسمی، تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت از رقم ۱۲۲۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ به ۱۲۲۷ میلیارد ریال در سال ۶۹ کاهش یافته، یعنی طی ۱۲ سال حدود نیم درصد افت کرده است. و این در حالی است که از سال ۱۳۵۷ تاکنون جمعیت کشور سالانه ۲/۷ تا ۳/۸ درصد افزایش داشته است. پیوند مستقیم میان نرخ افزایش جمعیت و رشد اقتصادی امری مسلم است. در جمهوری اسلامی ایران نرخ بالای رشد جمعیت زاینده نارسایی های فلاکتبار بسیاری است که کاهش سریع میانگین در آمد سرانه، بیکاری پنهان و آشکار، و فساد اخلاقی و اجتماعی از جمله آنهاست. کندتر شدن میزان اشتغال در مقایسه با رشد جمعیت یکی از بیماریهای مزمن اجتماعی در جمهوری اسلامی بشمار می رود.

جمهوری اسلامی ایران که طی سیزده سال اخیر حدود بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار ارز از فروش نفت خام و دیگر کالاها و صادراتی بدست آورده، نتوانسته حتی گام کوچکی در راه اعتلای صنعتی بر دارد. ثروت کشور صرف نگهداری ارتش و سپاه یک میلیونی و تجهیز آنها به تسلیحات گران قیمت شده است. جنگ و ادامه آن بزرگترین خسارات را به اقتصاد کشور وارد ساخته است. اگر مرحله نخست جنگ عادلانه بود، مرحله دوم آن که پس از بیرون راندن ارتش تجاوز کار عراق ادامه داشت بزرگترین خیانت به مردم و کشور بشمار می رود. افسران ارتش اعضا و هواداران حزب توده ایران که به اعتراف دوست و دشمن نقش تعیین کننده در بیرون راندن دشمن از اراضی ایران بازی کردند، بلافاصله متوقف ساختن جنگ و دریافت غرامت جنگی را که در آن روزها هم رژیم عراق و هم حامیانش در شیخ نشین های خلیج فارس حاضر بودند بپردازند، پیشنهاد کردند. اما، پاسخ روحانیون بسیار ساده بود: ادامه جنگ و کشتار افسران میهن دوست.

چندی پیش، میزان خسارات وارده بر اثر سیاست "جنگ، جنگ تا پیروزی" خمینی- رفسنجانی، رسماً از جانب سازمان ملل ۹۷/۲ میلیارد دلار اعلام شد. در گزارش آمده است که خسارات وارده به صنایع نفت ایران بسیار سنگین است و بازسازی آن نیاز به سرمایه گذاری عظیم دارد. خسارات وارده به دیگر بخش های صنعتی نیز چشمگیر است. رژیم برای برون رفت از بحران از قطعات اوراق شده یک ماشین برای راه اندازی ماشین های دیگر استفاده می کند.

خسارات و خرابیها در بخش مخابرات و تاسیسات نیروگاههای تامین انرژی برق نیز عظیم است. در زمینه کشاورزی در پنج استان جنگ زده، خاک کشاورزی نابود و بایر شده، و خسارت وارده به اراضی با نمکزار شدن این اراضی و از بین رفتن کانالهای آبرسانی مضاعف شده است. در زمینه حمل و نقل نیز به تعویض قطعات نابود شده، از جمله ماشین آلات مهندسی راه و وسایل نقلیه زمینی، باز سازی جاده ها و تقویت و تعمیر پل ها نیاز است. بنابر خرمشهر و آبادان به طور کامل ویران شده اند و در عمل در آنجا چیزی به نام بندر وجود ندارد.

در گزارش سازمان ملل متحد، میزان خسارات وارده به بخش مسکن در ایران در جریان جنگ، فراتر از تصور توصیف شده است که بازسازی آن نیاز به سرمایه گذاری هنگفت دارد. مدارس و ساختمانهای آموزشی ویران شده اند، تاسیسات و امکانات بهداشتی در مناطق جنگی آسیب سنگین دیده اند. بسیاری از مراکز بهداشت شهری و روستایی در سطح ملی در وضع اسفباری هستند.

اگر بخواهیم میلیونها کشته و زخمی و معلول که اکثرأ جوان بودند، و بیماریهای ناشی از جنگ را به آنچه بر شمریم بیافزاییم، ژرفای فاجعه محصول حاکمیت رژیم "ولایت فقیه" بیشتر هویدا خواهد شد. همه کارشناسان اقتصادی در اینکه اقتصاد ایران اقتصادی تک کالایی است اتفاق نظر دارند. نفت یگانه

محصول صادراتی کشور بوده و هست. این بدان معناست که اقتصاد ایران عمیقاً به بازار جهانی نفت و به تزلزل دلار در بازار وابسته است. خود صنعت نفت نیز از لحاظ ماشین آلات کاملاً به صنایع کشورهای رشد یافته وابسته است. آنچه در جهان به نام صنایع کلیدی تولیدی نامیده می شود، هیچوقت در ایران وجود نداشته است. همه ماشین آلات، لوازم یدکی ها، مواد اولیه و قطعات مورد نیاز کارگاههای مونتاژ از خارج وارد می شوند، ما تولید نداریم و از لحاظ تکنیک و تکنولوژی نیز عمیقاً به جهان غرب وابسته هستیم.

سران جمهوری اسلامی برای تامین ارز مورد نیاز ارتش و سپاه پاسداران، در صددند تا تولید نفت را به ۵ میلیون بشکه در روز افزایش دهند و به همین سبب می کوشند بار دیگر شرایط دستبندی انحصارهای خارجی به منابع نفتی ایران را فراهم آورند. در خرداد ماه سال جاری وزیر نفت اعتراف کرد که طرحهایی را به برخی از شرکت های اروپایی و ژاپنی به منظور سرمایه گذاری مشترک در صنایع نفت کشور ارائه داشته است. این اقدام، که خیانتی بزرگ به منافع ملی است، حتی با قانون اساسی رژیم نیز مبادینت دارد.

حزب توده ایران در اسناد برنامه ای خود خاطر نشان ساخته که نفت خام صادر شده نه تنها می توانست منبعی برای احداث پالایشگاهها و صنایع پتروشیمی و ماشین آلات لازم برای احداث اینگونه صنایع در کشور باشد، بلکه در عین حال قادر می بود نیروی عظیم کار عاطل و باطل مانده در داخل کشور را به کار سازنده جلب کند. معلوم نیست به چه علت باید در حالی که کشور ما نیاز مبرم به انواع سوخت و ایجاد اشتغال برای میلیونها ایرانی دارد، سرمایه کشور را مصروف ایجاد پالایشگاهی به ظرفیت ۱۵۰ هزار تن در پاکستان کرد. ما به موقع خود برنامه همه جانبه احداث صنایع پتروشیمی راعرضه کرده ایم. در این برنامه یاد آوری شده که از هیدرو کربورهای نفتی، فرآورده هایی با ارزش افزوده چندین برابر ارزش افزوده مواد اولیه، می توان تولید و صادر کرد.

متأسفانه روند تشدید وابستگی اقتصادی ایران و واپس ماندگی آن ادامه دارد. برنامه پنجساله رژیم، کاهش وابستگی از درآمد نفت را مورد نظر قرار داده بود. اما، در واقع وابستگی به درآمد نفت کماکان در سطح بالایی است. هفتاد درصد این درآمد به جای سرمایه گذاری، از طریق فروش هر دلار به قیمت ۶۰۰ و ۱۵۰۰ ریال بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به مصارف جاری اختصاص می یابد و در درجه اول به مصرف نگاهداری ارتش و سپاه پاسداران و ارگانهای امنیتی و انتظامی با تعداد بیش از یک میلیون تن می رسد.

سیاست رژیم در همه عرصه ها غیر قابل پذیرش است. سیر صعودی قیمت ها زندگی را برای میلیونها ایرانی تلخ کرده است. تورم به عنوان یک معضل غیر قابل حل در جامعه مطرح است. رژیم می کوشد تا با عوامفریبی و طرح انواع تئوریهها مردم را سرگرم کند. اما، برای توده های میلیونی واقعیت زندگی مطرح است. مجله مرکز آمار ایران می نویسد: یک تومان سال ۱۳۶۸ برابر سه ریال سال ۱۳۶۱ است. یعنی بر اساس شاخص قیمت ها مقدار کالایی که در سال ۱۳۶۱ با پرداخت ۳ ریال قابل خریداری بود، در سال ۶۸ با یک تومان خریداری می شد.

وقتی در کشوری تولید وجود ندارد و یا در سطح بسیار نازلی قرار دارد و دولت قادر به ایجاد توازن میان بخش های در آمد و هزینه بوجه نیست، طبعاً باید برای تامین مخارج روزانه اسکناس بدون پشتوانه تولیدی چاپ کند. در این گونه موارد در کشور فقط تولید یک قلم کالا رونق می یابد - که آن نیز نقدینگی، یعنی پول رایج در گردش را به طرز وحشتناکی افزایش می دهد.

به موجب آمار ارائه شده در مجلس شورای اسلامی در حالی که در سال ۶۸ تولید به قیمت ثابت ۶ درصد کاهش داشته، نقدینگی ۳۷/۷ درصد رشد یافته است. رژیم اعلام کرد که در سال های اول و دوم اجرای برنامه پنجساله، تولید به ترتیب ۲/۶ درصد و ۱۰/۵ درصد رشد نشان داده است. قاعدتاً میزان رشد نقدینگی نیز می باید در همین محدوده می بود. اما، به موجب آمار رسمی در دو سال مورد نظر، نقدینگی بیش از ۱۹ و ۲۲ درصد افزایش نشان می دهد. ما گفتیم که در فاصله سالهای ۱۳۵۷-۱۳۶۹ تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت حدود نیم درصد افت داشته، درحالی که نقدینگی دارای رشدی برابر ۷۵۳ درصد بوده است. به این می گویند تورم افسار گسیخته که

نتیجه چندین برابر شدن تقاضا برای کالا، در عین ثابت ماندن و یا افت تولید کالا است. بنابراین از بین بردن تورم با شعبده بازی امکان ندارد و یگانه راه افزایش سریع تولید است. آیا رژیم در این راه پیش می‌رود؟ باز هم مجبوریم به زبان گویای آمار استناد کنیم: می‌گویند طی دو سال اجرای برنامه، رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت عوامل ۷ درصد بوده، در صورتی که برنامه ۸/۵ درصد در نظر گرفته بود. مهمتر از همه، رشد سرمایه‌گذاری ناخالص که در برنامه معادل ۲۹ درصد پیش بینی شده بود، منهای ۲/۵ درصد، یعنی منفی بوده است. حتی بخش سرمایه‌گذاری دولتی ۹/۲ درصد رشد منفی نشان می‌دهد.

رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی در یک سخنرانی در دانشگاه اقتصاد و علوم سیاسی به ناکامی برنامه پنجساله اعتراف کرد و گفت که رشد هزینه‌های مصرفی، عدم تحقق صادرات غیر نفتی، نابسامانی نظام توزیع، رشد نقدینگی و استقراض بانک مرکزی از شرکتهای دولتی نشانگر عدم موفقیت دولت در اجرای برنامه پنجساله است.

نه تنها تولید صنعتی، بلکه به موازات آن تولید کشاورزی نیز رو به ورشکستگی است. سقوط تولید کشاورزی به حدی است که در تأمین حداقل زندگی برای کشتکاران ناتوان است. پنبه تولیدی کشاورزان بدون خریدار مانده، جو و گندم خریداری شده زیر پوشش پلاستیک نگهداری می‌شوند و سیب زمینی و پیاز به علت نبودن انبار نابود می‌شوند. در زمینه تولید کشاورزی سرمایه‌گذاری نشده است. ما این وضع فاجعه‌آمیز در کشاورزی را از گفته‌های وزیر کشاورزی نقل کردیم.

نبود تکنیک کشاورزی و انبار جهت ذخیره‌سازی، فقدان جاده و کارخانه‌های تبدیلی و شبکه توزیع فرآورده‌های کشاورزی و نبود اعتبار، از مشکلات روستائیان بشمار می‌رود. از سوی دیگر، طیف وسیعی از کشاورزان فاقد امنیت شغلی هستند. بنیاد مستضعفان و جانبازان و دیگر بنیادها که پس از انقلاب زمین‌های مصادره شده را تصاحب کردند، روزانه صدها هکتار از این اراضی را که به موقع خود به کشاورزان داده بودند، به زور پس می‌گیرند و به خوانین و ملاکان باز می‌گردانند.

رژیم ولایت فقیه که به تولید کشاورزی اولویت داده بود و سالها پیرامون این موضوع تبلیغ می‌کرد، عملاً تولید کشاورزی را به سوی ورشکستگی کشانده است. اینهم ارقامی چند برای مقایسه و نتیجه‌گیری صحیح:

- گندم تولیدی در داخل کشور ۶ تا ۷ میلیون تن در سال، گندم وارداتی ۲ میلیون تن در سال.
 - شکر تولید شده ۷۰۰ هزار تن، شکر وارداتی ۷۰۰ هزار تن در سال.
 - برنج تولیدی در داخل ۱/۵ میلیون تن، برنج وارداتی ۵۰۰ هزار تن در سال.
 - روغن تولید شده ۵۰ هزار تن، وارداتی ۳۰۰ هزار تن در سال.
- به بیان دیگر، سیاست کشاورزی رژیم قادر به تأمین نیازهای اولیه ۵۷ میلیون ایرانی در زمینه محصولات نیست. ورشکستگی کشاورزی، کاروانی از خانواده‌های تهیست روستایی را به حصارآبادها و حلبی‌آبادهای حاشیه شهرها سرازیر کرده و می‌کند.

رژیم که قادر به سازمان دادن تولید در جامعه نیست و فاقد مدل صریح و روشن اقتصادی است، می‌کوشد تا مردم عادی را مقصر اصلی معضلات عظیم معرفی کند. به این اظهار نظر رئیس جمهوری رژیم توجه کنید: "انقلابیون احساساتی خیال می‌کنند که انضباط و نظم و اطاعت از مافوق و تقسیم مدیریت اینها با انقلاب نمی‌سازد". وی از کدام انضباط شکنان سخن می‌گوید؟ طی سیزده سال پس از انقلاب رژیم برای ایجاد انضباط سربازخانه‌ای هزاران انسان را حلق آویز کرد و همچنان به کشتار ادامه می‌دهد. رشد تولید قبل از هر چیز به برنامه عمیقاً مطالعه شده نیاز دارد. ولی آقای رفسنجانی مردم را به عدم تولید متهم می‌کند و می‌افزاید: "گاهی بعضی‌ها توقع دارند بدون کار و تلاش زندگی مرفه شود و مصرف هم هر قدر می‌خواهد باز باشد. بدترین چیز این است که جامعه‌ای بیش از آن اندازه که تولید می‌کند بخواهد مصرف کند".

چه کسانی بدون کار زندگی مرفه دارند؟ در تیر ماه سال جاری مجله "آدینه" برای نشان دادن همین منظره نوشت: هستند کلان ثروتمندانی که به راحتی یک بستنی را پنجاه تومان، یک بسته آدامس را ۲۰ تومان، یک بسته سیگار خارجی را ۱۵۰ تومان، یک موز را ۸۵ تومان می‌خرند. در مقابل بر اساس نوشته مجله مرکز آمار ایران، میزان کاری مصرفی در ایران نسبت به کشورهای همسایه در سطح بسیار نازلی است. طبق محاسبات انجام شده، حداقل هزینه یک خانوار شهری دو نفره در سال ۶۹ به طور متوسط ماهیانه بیش از ۱۵۲ هزار ریال برآورده شده که اگر کارکنان با درآمدی کمتر از این رقم را فقیر بنامند، بیش از ۹۰ درصد از کارکنان دولت زیر خط فقر قرار می‌گیرند و باید ۶/۵ برابر به حقوق آنها برای رسیدن به تعادل افزوده شود.

در مجلس شورای اسلامی صریحاً گفته شد که طی سالهای ۵۷ تا ۶۹، قیمت کالاها مصرفی به میزان ۶۳۷ درصد رشد داشته، در حالی که حقوق کارکنان با افزایشی معادل ۱۴ درصد روبرو بوده است. بیهوده نیست که گفته می‌شود اکثریت افراد جامعه در خط فقر و زیر آن زندگی می‌کنند.

سران رژیم تاکنون جز وعده‌های بی سرانجام چیزی به مردم نداده‌اند. کشور نیازمند تدابیر جدی و عملی برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی به منظور نجات میلیونها انسان از رنج و ناامنی ناشی از فقر و تنگدستی و گرسنگی و بیکاری و بیماری و بیسوادی است.

جامعه‌ای که به اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر تقسیم شده باشد، هم غیر عادلانه و هم فاقد ثبات خواهد بود زیرا چنین جامعه‌ای برای مردم غیر قابل تحمل است. شکاف عمیق میان فقر و ثروت، خود عامل مهم جلوگیری از رشد و پیشرفت اجتماعی است. این نتیجه‌ای است که تنظیم‌کنندگان بیانیه تهران در هفتمین اجلاس وزرای کشورهای عضو گروه ۷۷ "انکتاد" بدان رسیده‌اند. در بیانیه گفته می‌شود: "... جهانی که بین مشتی ثروتمند و عده بسیاری فقیر تقسیم شده باشد غیر عادلانه و طبیعتاً بی ثبات و در بلند مدت تحمل‌نکردنی خواهد بود" این اصل کاملاً صحیح، در مورد یک جامعه و یک کشور نیز صادق است.

مدلی که رژیم برای برون رفت جامعه از بحران و فقر ارائه می‌دارد تازگی ندارد. رفسنجانی چنان روی "اقتصاد بازار آزاد" و رها کردن قیمت‌ها و ... تکیه می‌کند که انگار جامعه ما در طی صد سال اخیر در راه سرمایه‌داری پیش نرفته است. مناسبات سرمایه‌داری در ایران تاریخ نسبتاً طولانی دارد. رژیم کنونی عملاً "سیستم سرمایه‌داری وحشی" را بر جامعه مستولی ساخته است. در چنین اوضاع و احوالی، به اصطلاح برنامه "تعدیل اقتصادی" به عنوان مرکز ثقل سیاست برون رفت از بحران که دولت رفسنجانی عرضه می‌کند، نمی‌تواند عمل کند.

قاعدتاً معنای نظریه "تعادل اقتصاد کلان" باید برای کارگزاران اقتصادی رژیم، روشن باشد. طبق این نظریه، بهترین شرایط وقتی بوجود می‌آید که تعادل کامل میان عرضه و تقاضا وجود داشته باشد. ولی چنین وضعی در زمان‌های بسیار کوتاهی می‌تواند روی دهد. معمولاً عرضه یا کمتر و یا بیشتر از تقاضا می‌شود. البته باید خاطر نشان سازیم که این نظریه فقط در شرایط وجود تولید واقعی در کشور، یعنی با وجود صنایع سنگین و سبک واقعی و نه مونتاژ، آنهم در یک بازار جا افتاده و ضمن مراعات همه آنچه که قانونمندی سرمایه‌داری نام دارد، قابل درک است.

برای اثبات عدم کارایی سیاست دولت، ضرور می‌دانیم که اننگی در این باره تعمق کنیم. تعادل اقتصادی در شرایط کمبود عرضه فقط از دو راه امکان دارد: یا افزایش تولید، یا کاهش مصرف. برنامه دولت رفسنجانی روی کاهش مصرف تکیه می‌کند. به نظر دست‌اندرکاران رژیم، جامعه ما یک جامعه کاملاً مصرفی است و کمترین تولید را دارد. مقصر کیست؟ البته رژیم سالیان دراز است که سرمایه‌گذاری در تولید را بدست فراموشی سپرده است. اما، خواست رژیم از مردم مبتنی بر هرچه سفت‌تر کردن کمربندها و کاهش مصرف به بهانه نبود تولید، بازی با سرنوشت میلیونها انسان است. در حالی که در سوّم افراد جامعه در خط فقر و یا زیر آن زندگی می‌کنند، چگونه می‌توان سیاست کاهش مصرف را برای ایجاد تعادل جایگزین افزایش تولید کرد؟ و تا کی می‌توان به اصطلاح احکام اسلامی دایر به نفی "جامعه مصرف" را به عنوان توجیه عدم قابلیت رژیم در مملکتداری مورد استفاده قرار داد؟

بخش دیگری از سیاست رژیم کنونی تکرار همان سیاست گذشته در زمینه جلب سرمایه انحصاری خارجی است. مطبوعات جمهوری اسلامی انباشته از اخبار مربوط به امضای قراردادهای گوناگون در پاره احداث کارگاهها و نیروگاهها و صنایع مونتاژ است که باید با تکنیک و تکنولوژی و به دست کارشناسان و تکنیسین های خارج در کشور بوجود آید. ما، استفاده از سرمایه خارجی را نفی نمی کنیم. اما، آیا رژیم به پی آمدهای مخرب آن که یک بار در جامعه ما آزمایش شده توجه دارد؟ رژیم از موضوع اصلی ایجاد انگیزه برای سرمایه گذاری خارجی از معافیت های گمرکی گرفته تا صدور اصل و سود سرمایه، که از عوامل زاینده فقر و تهیدستی در کشورهای جهان سوم بشمار می رود، سخنی بمیان نمی آورد. بر اساس آمار رسمی بین المللی، بین سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۹ انتقال خالص پولی از جهان سوم به کشورهای رشد یافته صنعتی بالغ بر ۹۲/۶ میلیارد دلار بوده است. در نتیجه این روند، در همان فاصله زمانی شمار بیکاران و تهیدستان در این کشورها به ۱/۲ میلیارد تن بالغ شده است.

برنامه پنجساله دریافت ۲۷ میلیارد دلار وام خارجی را در نظر دارد. حاصل این عمل تشدید وابستگی و تعمیق ورشکستگی مالی خواهد بود. طبق بر آورد کارشناسان، در سال ۱۳۷۱، رژیم ۶ تا ۷ میلیارد دلار بدهی ارزی خواهد داشت. به عقیده آنها بانک مرکزی توانایی کنترل قراردادهای خارجی و حسابهای پیچیده ارزی را ندارد و بهمین سبب نیز باید در انتظار فاجعه بزرگتری بود.

چنین است مختصری از حقایق جامعه ما.

حزب توده ایران طبق سنت رایج مدل اقتصادی- اجتماعی رشد ویژه جامعه ایران را با توجه به مجموعه ویژگیهای جامعه در برنامه خود عرضه کرده است. این برنامه بر پایه پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم اقتصادی استوار است و چنانکه نمایندگان دیده اند به دور از سطحی نگری و جزم اندیشی تنظیم گردیده است. ما در وهله نخست معتقد به بهره گیری از عوامل داخلی رشد هستیم و استفاده بخردانه و معقول از عوامل خارجی را هم از نظر دور نمی داریم؛

ما معتقد به ایجاد صنایع واقعی تولیدی در چارچوب نیازهای ملی به موازات ایجاد تکنولوژی بومی و ملی خود هستیم؛

ما معتقد به سرمایه گذاری فوری در گسترش علم و دانش، تربیت طراحان، محققان، مهندسان، تکنیسین ها، کارگران ماهر و پاسواد در همه عرصه های مورد نیاز هستیم؛

ما معتقدیم که هرچه زودتر آزمایشگاهها و لابراتوارها و کارگاههای مجهز در اختیار دانشمندان کشور قرار گیرد؛

ما معتقدیم که باید به دیوان سالاری و بوروکراسی در نظام اداری کنونی پایان داد و یک نظام آموزشی جدید تنظیم و هرچه زودتر به موقع اجرا گذارد؛

و بالاخره باید به جای تعهد به "ولایت فقیه"، تخصص را به عنوان یک ارزش در اواریت قرار داد.

ضرورت اتحاد عمل

برنامه حزب توده ایران در مورد ضرورت اتحاد عمل به تفصیل سخن گفته است. راهی که مردم میهن ما برای خروج از منجانب گرسنگی و بیکاری و سرکستگی، بی خانمانی، عدم تامین شغلی و مالی و جانی در پیش دارند، بسیار دشوار و پر پیچ و خم است. پیشروی به سوی جامعه ای که در آن انسانها بتوانند از حد وسط یک زندگی سالم بهره مند گردند نیازمند کوشش همه ماست. این نیز بدون اتحاد واقعی، بدون یک برنامه خلاق و زنده و تهی از تخیلات امکان ندارد. میلیونها ایرانی در داخل و خارج دارای اهدافی واحد اند، ولی نمی توانند راه واحدی را پیدا کنند.

اسناد سومین کنگره حزب توده ایران

ما از همه نیروهای سیاسی دمکراتیک می‌خواهیم تا پیشداوریه را برای همیشه کنار بگذارند. هنوز هم هستند سازمانهای سیاسی که در چارچوب بیست سال پیش می‌اندیشند و اینهمه تغییرات مهم در جامعه بشری را نمی‌بینند. تا کی می‌توان این یا آن حزب و سازمان را وابسته و خود را مستقل نامید؟ ما گفته ایم و تکرار می‌کنیم، هیچ حزب و سازمانی به تنهایی آلترناتیو نیست و نمی‌تواند باشد. ادعای برخی از سازمانها که خوشبختانه بسیار اندک هستند، دایر بر اینکه آنها هیچوقت با "سازمانهای وابسته" در صف واحدی قرار نمی‌گیرند، بیشتر به طنز می‌ماند. معیار استقلال و وابستگی چیست؟ هرکسی می‌تواند چنین معیارهایی برای خود سرهمبندی کند. ولی حرف بر سر آن است که این روش به کجا می‌تواند بیانجامد؟ پیروزی در وحدت است نه دامن زدن به تفرقه، آنهم با بکارگیری حربه های پوسیده گذشته. آنانی که تصور می‌کنند حقیقت در انحصار آنها است، راه خطا می‌پیمایند. حزب توده ایران از سالها پیش تصمیم گرفت تا به مبارزه قلمی با نیروهایی که آنها را مترقی و دموکراتیک می‌داند پرهیز جوید. نجات خلق و میهن نیاز به اتحاد و یگانگی دارد. هرکس، به هر بهانه ای خواهد چوب لای چرخ تجهیز نیروها بگذارد در برابر خلق پاسخگو خواهد بود و باید مسؤلیت ادامه رنج و محنت میلیونها انسان را بعهده گیرد.

یکی از علل واپس ماندگی اقتصادی - اجتماعی، وجود روابط عمیقاً ناعادلانه در جامعه و نبود آزادیهای دموکراتیک و تجلی اراده خلق است. این اصل در رژیم "ولایت فقیه" که بر دیکتاتوری مطلق مذهبی استوار است، غیرقابل اجراست. اپوزیسیون موظف است رأساً وارد افشاگری شده و با سازمان دادن ارگان واحدی به مقابله با رژیم و احیای حاکمیت مردم برخیزد. چرا هر وقت گام کوچکی در این راه بر داشته می‌شود ناکامان سدی در برابر آن ایجاد می‌کنند؟

تکیه بر نیروی اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور شرط ضروری و لازم پیروزی است. برای دستیابی به این هدف باید از فرهنگ سیاسی در مذاکرات و مباحثات بهره گرفت. راه دیگری وجود ندارد.

رفقای نماینده!

ما تا آنجا که امکان داشت در این مختصر پایه های بحث را مطرح کردیم. این شما هستید که باید با آرامش و درایت مجموعه مسایل طرح شده و هر آنچه خود می‌خواهید مطرح کنید، آنها را مورد بحث و بررسی و تحقیق قرار دهید و به نتایج مطلوب جمعی برسید. حزب ما از بدو تأسیس تا به امروز آرمانهای معین و مشخص متکی به عقاید و نظرات صریحی را تعقیب کرده و در راه آنها قربانیهای زیادی داده است. ما باید در عین پایبندی به آرمانهای والای حزب، به شرایط زمان عمیقاً توجه داشته باشیم. باید با صبر و حوصله مسایل را شکافت و به توافق رسید. حرکت ما در کنگره حزب باید در درجه نخست متوجه تأمین انسجام درونی حزب باشد. کار جمعی همیشه ثمره نیکو به بار می‌آورد. مراعات اکید فرهنگ سیاسی در بحث ها برای انسانهای متمدن از ضروریات اولیه بشمار می‌رود و نیازی به تذکر ندارد.

همه ما یک وظیفه مقدس در مقابل خود داریم و آن تأمین وحدت درونی و دموکراتیک حزب است. جاه و مقام در حزبی که اعضایش هست و نیست خود را در راهش فدا کرده اند معنا و مفهومی ندارد. همه ما باید قبل از هر چیز از رفقای خود که در داخل و در شرایط بسیار سخت ترور و وحشت مبارزه می‌کنند، بیاموزیم. فداکاری در راه حزب توده ایران، یعنی فداکاری برای نجات مردم زجر دیده و بلا کشیده میهن، یعنی نجات مادران و برادران و خواهرانمان. این یک وظیفه مقدس و عالی انسانی است.